



فصلنامه مطالعات راهبردی سیاست‌گذاری عمومی، دوره ۸، شماره ۲۶، بهار ۱۳۹۷

انقلاب^۱

جک گلدستون^۲

ترجمه آسیه حایری یزدی^۳

این مقاله شامل بخش‌های زیر است:

۱. تعریف؛
۲. تاریخ انقلاب: انقلاب‌های کلاسیک و آغاز دوره مدرن، انقلاب‌های کبیر، انقلاب‌های مدرن؛
۳. نظریه‌های انقلاب: نظریه توده و نظریه طبقه، سیستم‌ها و ساختارهای اجتماعی، یک مدل فرایندی، دستاوردها؛
۴. نتیجه؛
۵. کتاب‌شناسی.

۱. تعریف

انقلاب‌ها به دلیل تظاهر بیرونی و اهمیتشان مورد توجه هستند. انقلاب‌ها علاوه بر اینکه منازعه‌ای برای قدرت‌اند، قهرمانی‌ها و تراژدی‌های بزرگ، خلق نمادهای چشمگیر، و درجاتی حماسه‌ای از خشونت را نیز دربر می‌گیرند. درعین حال، انقلاب‌ها نقاط عطف تاریخی ملت‌ها محسوب می‌شوند، زیرا آن‌ها نهادهایی را تغییر می‌دهند که با زندگی

این مقاله ترجمه‌ای است از:

Goldstone, Jack A.; "Revolution"; Center for Advanced Study in the Behavioral Sciences, Stanford University, January 1997.

Prepared for the Encyclopedia of Social Sciences, edited by Giuseppe Bedeschi et al., Rome: Istituto della Enciclopedia Italiana, 2007

2. Jack A. Goldstone (Ph. D. Harvard), Professor of Public Policy, George Mason University

۳. پژوهشگر سیاست‌گذاری انرژی؛ رایانامه: a.haieri-yazdi@sussex.ac.uk



میلیون‌ها نفر ارتباط دارند.

دلایل ایجاد، شکل‌گیری، و توسعه انقلاب‌های مختلف و نیز دستاوردهای آن‌ها تا حد زیادی با یکدیگر متفاوت‌اند. در برخی انقلاب‌ها، مثل انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ یا انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۹، تهاجم برنامه‌ریزی شده از سوی تشکیلات انقلابی مستقر در دولت موجود، نقشی حساس ایفا کرد. در انقلاب‌های دیگر، نظیر انقلاب انگلستان در سال ۱۶۴۰ و انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹، تشکیلات انقلابی فقط یک بار برپا شد آن هم وقتی که دولت حاکم مجلس‌های خبرگان را برای هدایت بحران‌های جاری و پیش رو فراخواند. در عین حال در انقلاب‌های دیگر، مثل انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و انقلاب ایران در سال ۱۹۷۹، رهبران انقلابی نه تنها در بدو امر فعال بودند، بلکه وقتی ترکیبی از اعتصابات، تظاهرات، و خیزش‌های مردمی توسط گروه‌های متفاوت به کناره‌گیری حکومت موجود منجر شد، با اغتنام فرصت به دست آمده قدرت را در اختیار گرفتند. هیچ الگوی واحدی وجود ندارد که بتواند سرمشق همه انقلاب‌ها قرار گیرد و هیچ قاعده‌ای هم وجود ندارد که بگوید انقلاب‌ها چگونه خلق می‌شوند. واژه «انقلاب» بر یک مجموعه گسترده و عام دلالت دارد، و انقلاب‌های بزرگ در جزئیات فراوانی باهم اختلاف دارند. هنوز اندیشمندان درباره یک تعریف دقیق از انقلاب اتفاق نظر ندارند. برخی نویسندگان فقط تغییرات بنیادین در نهادها را انقلاب می‌دانند و برخی دیگر میزان تغییرات در متغیرها را به عنوان انقلاب برمی‌گزینند. بعضی نویسندگان خشونت را جزء ذات انقلاب‌ها می‌دانند و برخی دیگر خشونت را عنصری رایج و معمول و نه حیاتی برای تغییر انقلابی در نظر می‌گیرند. بعضی اندیشمندان ترجیح می‌دهند انقلاب‌ها را فقط بر مبنای معیارهای عینی معرفی کنند و بعضی دیگر لازم می‌دانند که مفهومی از هدف و معنای اقدامات انقلابی نیز در تعریف لحاظ شود. در این تحقیق، از این تعریف استفاده شده است که البته از پذیرش جهان‌شمول برخوردار نیست: «انقلاب سیاسی فرایند تغییر در نهادهای دولت و اصولی است که بر آن بنا شده است و فروپاشی یا سرنگونی اقتدار دولت موجود را نیز دربر می‌گیرد. تغییرات در نهادها عمدتاً توسط مردمانی صورت می‌پذیرد که در لوای آن دولت زندگی می‌کنند. آنان به این اعتقاد رسیده‌اند که ساختار دولت فعلی بر روی اصولی بیهوده و ناعادلانه بنا شده است و غیر قابل اصلاح است. این خود انگیزه‌ای برای اقدام و تغییر آن اصول است».

اقداماتی که به فروپاشی یا سرنگونی اقتدار دولت حاکم منجر نشود انقلاب نیست. جنبش اصلاح‌طلبی بریتانیا در سال‌های ۱۸۲۸ تا ۱۸۳۲، جنبش‌های زنان برای دریافت حق رأی و شرکت در انتخابات، و جنبش‌های اصلاح‌طلبانه در آفریقای جنوبی در سال ۱۹۸۴ تنها تجدیدنظرطلبی‌های عمده‌ای بودند که تبعات سنگین و بنیادینی در پی داشتند،



اما هیچ‌یک انقلاب سیاسی نام نمی‌گیرند. به همین ترتیب تغییرات گسترده و دگرگونی در نهادهای دولتی که نتیجه اشغال نظامی توسط قدرت‌های خارجی است انقلاب محسوب نمی‌شود. قوانینی که متفقین علیه کشورهای شکست‌خورده در جنگ دوم جهانی وضع کردند در تاریخ سیاسی آلمان و ژاپن تغییرات بنیادینی به وجود آورد، اما انقلاب نام نگرفت. همچنین شورش‌ها، قیام‌ها، انواع کودتاها، نزاع بر سر جانشینی در درون خاندان‌های حاکم، و جنگ‌های داخلی بر سر مشکلاتی نظیر فساد یا تسلط بر منابع طبیعی یا میزان مالیات و عوارض، تنها نمونه‌هایی از شدت عمل سیاسی هستند. چنین فرایندهایی تا زمانی که با تلاش‌هایی برای تغییر وضعیت اصول زیربنایی دولت حاکم همراه نباشند انقلاب نام نمی‌گیرند. سقوط امپراتوری‌های چین، عثمانی، مغول، یا جنگ گل سرخ در انگلستان،^۴ یا کودتاها، گوناگونی که به سادگی سبب چرخش نیروهای حاکم یا جناح‌ها می‌شوند، یا مواردی که در آن رهبران نظامی قدرت را برای «محافظت» از قانون موجود تصاحب می‌کنند، انقلاب نامیده نمی‌شوند، زیرا هیچ تغییر اساسی در اصول دولت حاکم پدید نمی‌آورند.

در مواردی، ممکن است سقوط قدرت دولتی نزدیک به نظر برسد یا اینکه فقط در مراحل محدودی رخ دهد، اما عناصر دیگری از انقلاب مشاهده شود. به طور مثال، در آفریقای جنوبی مابین سال‌های ۱۹۶۰ تا ۱۹۸۴ اقتدار دولت به طور مداوم با سرپیچی مردم مواجه بود، یعنی تغییرات بنیادینی رخ داده بود و اصول دولت مریکانر^۵ شدیداً ناعادلانه فرض می‌شد. سقوط دولت حاکمه در سال ۱۸۴۸ در آلمان و سایر کشورهای قلب اروپا یا در سال ۱۹۰۵ در روسیه برای مدتی محدود یا در نواحی محدودی رخ داد و باینکه این رژیم‌ها بهبود یافتند و اصلاحاتی را وضع کردند، تغییری در اصول مطلقه قوانین سلطه یا پادشاهی ایجاد نشد، از این رو بسیاری از بازیگران سیاسی این رژیم‌ها را بیهوده یا ناعادلانه می‌دانستند. در چنین مواردی، می‌شود از «شرایط انقلابی» سخن گفت که به ایجاد اصلاحات یا انقلاب‌های نافرجام منجر می‌شوند.

«انقلاب‌های اجتماعی» علاوه بر موارد گفته شده دو ویژگی دیگر نیز دارند: اول اینکه فروپاشی یا سرنگونی دولت مستلزم بسیج توده‌ای از گروه‌های مردمی است، و دوم اینکه تغییرات زیربنایی در ساختار توزیع ثروت و طبقه نخبگان رخ می‌دهد. انقلاب‌های اجتماعی

۴. جنگ‌هایی در انگلستان که در نیمه دوم قرن پانزدهم در فاصله سال‌های ۱۴۵۵ تا ۱۴۸۵ بین دو خاندان قدرتمند لانکاستر با نشان گل سرخ و یورک با نشان رز سفید در گرفت. علت این درگیری‌ها تلاش هریک از این دو خاندان برای رساندن یکی از اعضای خود به پادشاهی انگلستان بود.

۵. Mrikaner دولت سفیدپوست و نژادپرست آفریقای جنوبی. این واژه در مقابل Afrikaner یعنی آفریقایی‌های ساکن آفریقای جنوبی به کار می‌رفت.



در کشورهایی که به دلیل وسعت یا قدرت دولت یکی از بزرگ‌ترین کشورهای منطقه خود بوده‌اند، «انقلاب کبیر» نام گرفته‌اند، به‌طور مثال انقلاب ۱۷۸۹ در فرانسه، انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه، و انقلاب ۱۹۴۹ در چین.

این مقاله دو رویکرد را برای فهم انقلاب‌ها در نظر می‌گیرد:

الف) بررسی تاریخ انقلاب‌ها و جستجو در گونه‌های تجربی این پدیده؛

ب) بررسی نظری انقلاب‌ها، بازنگری تلاش‌های دانشمندان علوم اجتماعی برای بازیابی علل و آثار انقلاب‌ها با مقایسه و تشریح انقلاب‌های گوناگون و عناصر سازنده آن‌ها.

۲. تاریخ

۲.۱. انقلاب‌های کلاسیک و آغاز دوره مدرن

انقلاب‌های سیاسی برای یونانیان و رومیان باستان به‌خوبی شناخته شده بود. اولین اعضای دولت شهر یونانی غالباً از خانواده‌های زمین‌دار ثروتمند بودند. دولت شهرها را گاهی پادشاهان هدایت می‌کردند اما از قرن هشتم پیش از میلاد، رشد سریع جمعیت، پهنه آن‌ها را افزایش داد. گستردگی مستعمرات و تجارت هم منابع جدیدی از ثروت و رقابت‌های جدید را پدید آورد. بهره‌گیری از تقسیمات جناحی بین طبقات ممتاز زمین‌دار و ائتلاف‌های اشراف مخالف و شهرنشینان مرفه، حاکمیت طبقه زمین‌دار را برانداخت و دیکتاتورهای توده‌گرا ظهور کردند: «خودکامگان» دولت‌شهرهای یونانی. این دیکتاتورهای شکل‌های متفاوتی داشتند از جمله حکومت اشتراکی، حکومت الیگارشیک و محدود اسپارتا، و دموکراسی شهروندی در آتن. در بسیاری از دولت‌شهرهای یونان جناح‌های الیگارشیک و دموکراتیک تا زمان فتح شدن آن‌ها به دست رومی‌ها همچنان در کشمکش شدید بودند.

جمهوری روم با سرنگونی پادشاهان اتروسک آغاز شد که در بخش‌های نزدیک دهانه رود تیبر حکمرانی می‌کردند.^۶ با اینکه جمهوری روم طی چند قرن هم پیشرفت کرد و هم بزرگ‌تر شد، با جنگ‌های داخلی بین جناح‌های طبقات ممتاز متلاشی شد و دست آخر با توسعه امپراتوری آگوستوس به کلی از میان رفت. دهه‌هایی که قدرت سنای رومی به حکومت قیصرها منتهی شد به‌عنوان انقلاب دوم رومی خوانده می‌شود.

دوران نوزایی (رنسانس) و بازسازی، پر از منازعات فراوان بود: بین پادشاهان و پاپ‌ها؛ تیول‌داران سکولار و اسقف‌ها؛ رهبران مذاهب و جناح‌های مختلف. گرچه

۶. تمدن اتروسک تمدن ایتالیای قدیم بود که حدود ۷۰۰ سال پیش از میلاد و پیش از ظهور جمهوری روم در آن سرزمین حکومت می‌کرد؛ رود تیبر از داخل شهر کنونی رُم می‌گذرد.



در اغلب موارد این جنگ‌ها ناشی از تعلقات سرزمینی یا قومی بودند، در برخی موارد گروه‌هایی هم بر سر بعضی از اصول حکمرانی مجادله داشتند. در ایتالیا، حکومت دولت‌شهرها با منازعاتی شبیه به منازعات دولت‌شهرهای یونانی مواجه بود، به طوری که جناح‌های جمهوری طلب و اشرافیت درگیر زنجیره‌ای از ستیزه‌ها برای کسب قدرت بودند. مشهورترین رهبر انقلابی آنان جیرولامو ساونارولا^۷ بود که در سال ۱۴۹۴ در فلورانس عملیات موفقی را برای حکومت شهروندی علیه حکومت مدیسی رهبری کرد. هرچند او در سال ۱۴۹۸ اعدام شد و مدیسی‌ها در سال ۱۵۱۲ به قدرت بازگشتند.

در قالب این منازعات بود که اولین بار واژه «انقلاب» برای وقایع سیاسی به کار رفت. این واژه به تناوب بخت و اقبال گروه‌ها در فرازهای پیروزی و نشیب‌های شکست‌هایشان اشاره داشت. در سال ۱۶۴۰ در بریتانیا تلاش‌های چارلز اول برای کاهش وابستگی‌اش به طبقه ممتاز زمین‌دار که در پارلمان گرد آمده بودند پادشاه و پارلمان را در لویح گوناگون سلطنتی از امور مالی دولت گرفته تا ساختار کلیسا رودرروی هم قرار داد. وسعت درگیری‌ها، شامل نافرمانی کلیسای پروتستان اسکاتلند و قیام‌های کشاورزان ایرلند و نیز تقسیم‌بندی‌های مذهبی و سیاسی در انگلستان، این کشور را به دو فرقه سلطنتی و پارلمانی تقسیم کرد. مجموعه‌ای از جنگ‌های داخلی بین این جناح‌ها از سال ۱۶۴۱ تا ۱۶۴۹ به اعدام شاه انجامید. مهم‌تر از همه این بود که اصول حکمرانی پادشاه، اشرافیت، و کلیسای انحصارطلب آشکار شد، و سلطنت مطلقه، مجلس اعیان، و کلیساهای حکومتی منحل شدند. دولت جدید فقط شامل یک مجلس بود که توسط «لرد حامی منافع مشترک» (عنوان الیور کرامول رهبر نظامی نیروهای پارلمانی) هدایت می‌شد. اما این مجلس در ایجاد نهادهای سیاسی پایدار موفق نبود. مبارزه جناحی به انحلال پارلمان ختم شد، و کرامول از طریق نواب نظامی نه‌چندان محبوب در شهرستان‌های انگلستان حکمرانی می‌کرد. پس از مرگ کرامول در سال ۱۶۶۰، سلطنت، لردها، و کلیسای انگلیسی اعاده شد. فیلسوف انگلیسی قرن هفدهم توماس هابس از این تغییرات با عنوان «انقلاب» یاد می‌کند، زیرا قدرت در یک تناوب از پادشاه به پارلمان و سپس به کرامول منتقل شد و آنگاه بار دیگر به پادشاه بازگشت.

در سال ۱۶۸۹ نارضایتی‌های بیشتر دربارهٔ مذهب و نگرانی از قدرت پادشاه سبب اعتراض خاندان پادشاهی، توسط ویلیام آرنج،^۸ نوهٔ چارلز اول شد که از سوی برگزیدگان

7. Girolamo Savonarola

۸. ویلیام آرنج یا ویلیام سوم در لاهه هلند به دنیا آمد. مادرش بزرگ‌ترین فرزند چارلز اول پادشاه انگلستان بود و ویلیام از این طریق به خانواده سلطنتی انگلستان متصل می‌شد.



کلیسای پروتستان انگلستان حمایت می‌شد. این مسئله باعث شد ارنج به انگلستان حمله کند و جیمز دوم، پادشاه کاتولیک، را برکنار کند و خود بر تخت بنشیند. اگرچه حامیان ویلیام این حادثه را «انقلاب باشکوه» نامیدند، در مورد اصول حاکمیتی انگلستان چالش قابل توجهی نداشتند و می‌پذیرفتند که انگلستان باید توسط پادشاه و همچنین پارلمانی از طبقه ممتاز زمین‌دار اداره شود، و هر دو باید در لوای کلیسای انگلستان متحد باشند. با این حال این واقعه در آینده تأثیرگذار بود. از منظر قانون پارلمان که ادعای ویلیام را نسبت به تاج و تخت به عنوان حقوق و مسئولیت‌های پادشاه و پارلمان اعلام کرد، صراحتاً نقش این دو یعنی شاه و مجلس در تعادل قرار گرفت. البته این نقش‌ها جدید نبودند، ولی این اولین بار بود که وجود چنین تعادلی در تنظیم یک قانون، به حاکمیت محدود و مشروط رسمیت داد و تأثیر عمده‌ای بر انقلاب‌های بعدی داشت.

در قرن‌های شانزدهم و هفدهم (۱۵۶۶ - ۱۶۴۸)، تبعه‌های هلندی خاندان کاتولیک هابسبورگ با هدف سرنگونی خاندان سلطنتی حاکم جنگ‌هایی پیاپی انجام دادند. آن‌ها در آزادسازی همه نواحی جنوبی از اسپانیا موفق نبودند، ولی این انقلاب منجر به ایجاد دولتی جدید در استان‌های هلند شمالی شد که با عنوان جمهوری الیگارش‌ی توسط منتخبان محلی و اساساً پروتستان اداره می‌شد.

تمام انقلاب‌هایی که تاکنون به آن‌ها اشاره شد چند ویژگی دارند: اگرچه تعداد حملات دهقانان به ملاکان یا به زمین‌های آنان، و نیز آشوب‌های شهری پراکنده و اندک بود، در محبوب‌ترین قیام‌ها که تحت مدیریت و رهبری طبقه ممتاز صورت می‌گرفت نیروهای طبقات فرودست به صورت استخدام در ارتشی خدمت می‌کردند که با نیروهای نظامی رژیم قبلی مبارزه می‌کرد. دوم اینکه، در هیچ‌یک از این انقلاب‌ها تحولات پایدار و بنیادین در جامعه با تغییرات منفرد و سریع ایجاد نشده است. در تمام موارد (از جمله انقلاب‌های پرفرازونشیب هلند که پیروزی آن‌ها تقریباً یک قرن طول کشید) بخت و اقبال بین گروه‌ها به طور متناوب در جریان بود، و فقط در هلند بود که اعتبار سلطنت پادشاهی و اشرافیت در احیای قدرت سلطه شکست خورد. لذا این تحولات، جریان «انقلاب‌ها» را در معنای اولیه و متناوب خود دنبال می‌کنند. در نهایت، همه گروه‌های انقلابی برای توجیه قیام خود به جای تمسک به حقوق مسلم، قانون اساسی، یا ایدئال‌های جهانی و غیردینی، جنبش خود را با انسجام طبقاتی یا با مذاهب توجیه کردند. طرفداران حکومت پارلمانی انگلستان از حقوق انگلیسی‌ها حرف زدند. میهن‌پرستان هلندی با رژیم کاتولیک هابسبورگ مقابله کردند. دولت‌شهرهای یونانی و ایتالیایی با وجود بحث درباره فضیلت شهروندان یا ضلالت شوراهای دموکراتیک و نکوهش الیگارش‌ی طبقه ممتاز، همچنان اسیر دلوایسی‌های منطقه‌ای



باقی ماندند و همچنان پشتیبان دادخواهان در مقابل گروه‌ها یا حاکمان خاصی بودند. حتی آتنی‌ها، که در پی گسترش رژیم‌های دموکراتیک در امپراتوری خود بودند، دموکراسی را برای هیچ ملتی به اندازه یونانیان مناسب نمی‌دانستند. هنوز عصر قیام‌های عظیم، آرمان‌های جهانی، و تغییرات گسترده و دائمی فرا نرسیده بود.

۲.۲. انقلاب‌های کبیر

انقلاب‌ها علی‌رغم تفاوت در زمان و مکانی که به وقوع پیوسته‌اند («انقلاب کبیر» فرانسه در سال ۱۷۸۹، و «انقلاب کبیر» روسیه در سال ۱۹۱۷، و «انقلاب کبیر» چین در سال ۱۹۴۹) در مشخصه‌هایی بنیادی باهم مشترک هستند. اول، در دوره‌ای که درباره‌ی ضرورت پیشروی در عملی شدن انگیزه‌های بشری برای زوال اقتدارهای باطل و نوبایی حقایق پایدار جهانی باورهای قوی وجود داشت، ایدئولوژی‌های این انقلاب‌ها از فلسفه‌ی روشنگری نشئت گرفت. همه‌ی رهبران انقلابی به‌ویژه رهبر توده‌گرای فرانسوی، روبسپیر، انقلابیون روسی به‌ویژه لنین، تروتسکی، و استالین، و رهبران چینی همچون مائو تسه دونگ و چوئن لای کوشیدند رژیم‌های آرمانی ایجاد کنند. این اطمینان و اعتقاد که تنها فضیلت، ویرانی نظم قبلی است آن‌ها را ترغیب می‌کرد که منطقاً بتوانند جامعه‌ی برتری را تخیل، توجیه، و خلق کنند. دوم اینکه، این انقلاب‌ها در نهادهای سیاسی، اقتصادی، و اجتماعی در جامعه‌ی خودشان تغییرات ماندگاری ایجاد کردند و اغلب این تغییرات ماندگار بودند. در هر مورد، نقش طبقه‌ی ممتاز حاکم رژیم قبلی به‌طور دائمی تضعیف یا محو شد. نظیر برخورداران از حق اشراف‌زادگی فرانسوی، زمین‌داران عنوان‌گرفته از تزار در روسیه، و دیوانسالاران تحت تعالیم کنفوسیوسی در چین. تغییرات بنیادین در مدیریت دولتی، ساختار اقتصادی، و پایگاه دین و مذهب حکومتی به حدی بود که هرگز به وضعیت قبل برنگشت.

سوم، موفقیت هر انقلاب به‌طور عمده به حمایت گروه‌های مردمی شامل کارگران شهری و دهقانان وابسته بود که علیه حکومت یا طبقه‌ی ممتاز رژیم قبلی اقدام کردند. بسیج این گروه‌ها به درون سیاست در طول دوران انقلاب از طریق ساخت ارتش‌های بزرگ توده‌وار و جذب نیروهای مردمی ادامه یافت. چنین ارتشی در جنگ‌های گسترده علیه نیروهای ضدانقلابی، چه داخلی و چه خارجی، شرکت می‌جست. در هر صورت، جنگ برای ساختن یا دفاع از انقلاب به اصلی اساسی در سازماندهی اولیه‌ی هر دولت انقلابی بدل شد. به‌علاوه رژیم‌های انقلابی در هر یک از موارد اعم از جنگ داخلی یا خارجی، دامنه‌ی خود را در حوزه‌هایی گسترش می‌دادند، مثلاً، فرانسه توسط ناپلئون بر بیشتر اروپا سلطه یافت، روسیه امپراتوری شوروی را بنا کرد که بعد از جنگ جهانی دوم اداره‌ی غیررسمی



اروپای شرقی را در اختیار داشت، و چین تبت را مستعمره خود کرد. چهارم، رهبری انقلابی برای پاسخ به تنش‌های ناشی از منازعات با نیروهای ضدانقلابی کشور و رژیم را از نیروهای فعال یا بالقوه ضدانقلابی پاک‌سازی کرد. این تلاش‌ها به دوره‌های «ترور» دولتی منجر شد، که طی آن اشخاص یا گروه‌های مظنون به خیانت مورد بازجویی قرار می‌گرفتند و اغلب با اعدام‌های فوری یا دادگاه‌های بدوی به شدت مجازات می‌شدند. پنجم، رژیم‌های انقلابی از دل مبارزه با دولت‌های قبلی برآمده بودند که عمدتاً بزرگ‌تر، متمرکزتر، و قدرتمندتر از رژیم انقلابی بودند. ناپلئون در فرانسه، استالین در روسیه، و مائو در چین قهرمانان نظامی بودند که به‌عنوان رهبران مطلق برای مدیریت دیوان‌سالاری مطلق و ارتش‌های توده‌وار ظهور کردند، و انبوه مردمی را که در رژیم قبلی نادیده گرفته می‌شدند به کار گرفتند و شکل دادند. علاوه بر این، رژیم‌های انقلابی تقویت‌شده، نقش مبلغانی را ایفا می‌کردند که مطمئن بودند حقایق جهانی یافت‌شده در انقلاب ایشان قابل‌صدور به جوامع دیگر است.

ششم، رژیم‌های انقلابی نتوانستند پایدار بمانند، و این امر اخیراً نیز در مورد چین و روسیه آشکار شد. در فرانسه، اغلب جوانب اصلی برنامه‌های انقلابی بعد از سقوط روبسپیر از بین رفت. در روسیه، حزب کمونیست و سیاست‌های سوسیالیستی‌اش در ترکیبی از شکست‌های اقتصادی و درگیری‌های جناحی ساقط شد و در چین، اهداف کمونیستی اقتصادی و اجتماعی به‌صراحت رها شده‌اند، و ادامه قدرت انحصاری حزب کمونیست مورد بحث قرار گرفته است و اخیراً با اعتراضات انبوه دانشجویان و کارگران در سال ۱۹۸۹ به چالش کشیده شد.^۹ علی‌رغم شباهت‌های بسیار، تفاوت‌های مهمی در علل ایجاد و شکل‌گیری و توسعه انقلاب‌ها وجود دارد. در فرانسه قرن هجدهم، که مسلماً ثروتمندترین و قدرتمندترین ملت آن روزگار بود، انقلاب به‌طور عمده از بحران مالی و درگیری‌های درون طبقه ممتاز جامعه برآمد. در دهه ۱۷۸۰، پس از دو دهه آزمون اصلاحات مالی و اقتصادی، پادشاه دریافت که مدیریت مالیاتی دیگر قادر نخواهد بود درآمد کافی برای بخش‌های اداری و نظامی فراهم کند. او از بزرگان حکومت خواست برای کمک به اصلاح امور مالی کاری انجام دهند اما نظام مالی به‌قدری با امتیازات طبقه اشراف در آمیخته بود که نمی‌شد راه‌حل ساده‌ای پیدا کرد. در عوض، تعارضات بین شاه و گروه‌های طبقات ممتاز سبب تشکیل نشست ملی شد که به مناظره بین امتیازات و مالیات مشهور است.^{۱۰}

۹. گلدستون این مقاله را در سال ۱۹۹۷ نوشته است، یعنی ۵ سال بعد از فروپاشی رژیم سوسیالیستی شوروی و ۷ سال بعد از واقعه میدان تیان‌من در پکن.

۱۰. نشست ملی در سال ۱۷۸۸، ۱۷۴ سال بعد از آخرین نشست برگزار شد. در این مجمع اشراف‌زادگان، روحانیون، نمایندگان دولتی، و تعدادی از مردم طبقه متوسط شرکت داشتند. این نشست یکی از جرقه‌های انقلاب و واقعه بعد از آن یعنی سقوط باستیل بود.



این درگیری‌ها بین دولت و طبقه ممتاز، همراه با اعتراض‌های شدید دو طرف مبنی بر ضرورت تغییرات، دهقانان و کارگران را تشویق کرد که تغییراتی را رقم بزنند که به نفع آنان نیز باشد. در سال ۱۷۸۸ برداشت محصولات زراعی اندک بود، دهقانان در بسیاری از نقاط فرانسه حاضر نشدند به صاحبان زمین مالیات پرداخت کنند و حتی در مواردی به دفاتر املاک‌داران حمله کردند تا منشورهای فتودالی را که به صاحبان زمین حق مالکیت سیاسی و مالی بر کار دهقانان می‌داد متوقف یا نابود کنند. به‌علاوه، کارگران شهری با نگرانی منازعات طبقه حاکم را رصد می‌کردند و می‌دانستند که طرفداران شاه و محافظه‌کاران روند اصلاحاتی را که به زعم کارگران سبب کاهش قیمت نان می‌شد، متوقف می‌کنند. در ژوئیه ۱۷۸۹، در واکنش به تعطیلی مجمع نشست ملی توسط شاه، گروهی از پارسی‌ها به زندان سلطنتی باستیل حمله بردند و فرماندهان آن را به تسلیم شدن وادار کردند. سلطنت به دلیل ترس از افزایش خشونت‌هایی از این دست، با برگزاری مجدد مجمع موافقت کرد. به‌علاوه در واکنش به جمعیت هیجان‌زده در پاریس خواستار تغییر و معامله با دهقانانی شد که نظام فتودالی را قبول نداشتند. مجمع مأموریت انجام تغییرات فراگیر در نهادهای اقتصادی و سیاسی فرانسه را به‌عهده گرفت.

در ده سال بعدی، منازعات بین اعتدالیون و اصول‌گراها، تلاش‌های پادشاه و محافظه‌کاران مهاجر برای جذب حمایت‌های خارجی برای تغییر مسیر انقلاب، اقدامات دولت انقلابی در پاریس برای جمع‌آوری کمک‌های مالی از طریق سلطه بر کلیسا، و ترمیم و تجدیدنظر در دولت همگی سبب شد که درگیری‌های خشونت‌آمیز شدت گیرد و افزایش یابد. دولت انقلابی با اغتشاش‌های شهری، شورش‌های منطقه‌ای، و جنگ‌های بین‌المللی مواجه بود. کمیته امنیت عمومی با دراختیارداشتن قدرت فوق‌العاده و تحت رهبری روبسپیر از قدرت دیکتاتوری برای محو کردن دشمنان داخلی و خارجی استفاده می‌کرد، اما دشمنان روبسپیر او را نیز اعدام کردند. ثبات داخلی تنها بعد از سال ۱۷۹۹ یعنی بعد از کودتای ناپلئون و قدرت‌گیری او حاصل شد.

ناپلئون تغییرات مدیریتی را در انقلاب به‌وجود آورد. ارتش‌های انقلاب را برای فتح اروپا رهبری کرد، و از پیروزی‌های نظامی برای کمک به ثبات شرایط اقتصادی و سیاسی در فرانسه استفاده کرد. موفقیت‌های پیاپی او تنها زمانی دچار وقفه شد که کوشید قدرت فرانسوی را به مسکو بکشد. بعد از نابودی بخش بزرگی از ارتش در راه مسکو، او شکست خورده به پاریس بازگشت. در سال ۱۸۱۵ به‌منظور بازیابی قدرت، یک ارتش تماماً فرانسوی را در برابر نیروهایی مرکب از بریتانیا و پروس در واترلو رهبری کرد ولی نتیجه‌اش تنها شکست و تبعید بود. رژیم سلطنتی به فرانسه بازگردانده شد. جمهوری‌خواهان، سلطنت‌طلبان، و طرفداران بناپارت طی شصت سال بعدی بر سر قدرت باهم جنگیدند؛ ولی در آن موقع انقلاب فرانسه دیگر به پایان رسیده بود.



برخلاف فرانسه، روسیه در سال ۱۹۱۷، مسلماً فقیرترین و عقب‌مانده‌ترین قدرت اروپایی بود. صنایع سنگین روسیه، متمرکز در مسکو و سنت‌پترزبورگ بودند و عمدتاً به‌جای عرضه کالا به بازار مصرف کنندگان به تأمین نیازهای دولت در زیرساخت‌ها و تقاضاهای بخش نظامی می‌پرداختند. کشاورزی در روسیه به شکل ابتدایی و به‌صورت رعیت‌داری باقی مانده بود. ارتش روسیه بزرگ بود ولی تجهیزات محقری داشت. طبقات بازرگان و صاحبان حرفه‌ها کوچک بودند و مردم عمدتاً فقیر. قدرت حکومت بر حمایت نخبگان اجتماعی تکیه نداشت، بلکه ناشی از فرماندهی مطلق ارتش و دیوان‌سالاری و نیز غیبت گروه‌های اجتماعی مخالف بود. برخلاف فرانسه که در آن نخبگان اجتماعی قدرتمند انقلاب را آغاز کردند، در روسیه انقلاب با تعارض با دشمن خارجی شروع شد. روسیه شکست خورده از ژاپن در سال ۱۹۰۵، امیدوار بود با ورود به جنگ اول جهانی نتایج بهتری حاصل کند اما ارتش آلمان نیروهای تزار روسیه را شکست داد و این امر انبوهی از سربازان واحدهای ارتشی را از خدمت فراری داد. تا اینکه در سال ۱۹۱۷ تزار تحقیر شده با شکست‌ها، با داشتن ارتشی مضمحل، رودرو با اعتصابات کارخانه‌ها و ناآرامی‌های دهقانان در روستاها، بالاخره استعفا داد. صاحبان حرفه‌ها و روشنفکران تأسیس انجمنی ملی را برای جایگزینی رژیم تزاری روبه‌زوال پیشنهاد کردند، و دولتی میانه‌رو با رهبری الکساندر کرنسکی^{۱۱} انتخاب شد. باین حال این دولت معتدل فقط چند ماه دوام آورد.

دولت کرنسکی نتوانست خود را با شکست در جنگ تطبیق دهد، یا پاسخگوی تقاضاهای فزاینده کارگران برای دستمزدهای بیشتر باشد یا درمورد درخواست دهقانان برای مالکیت زمینی که روی آن کار می‌کنند جوابی داشته باشد. در اکتبر ۱۹۱۷، کرنسکی در یک کودتا سرنگون شد. کودتا توسط جنبش کارگری و با بسیج کارگران کارخانه‌های دولتی در سنت‌پترزبورگ و مسکو انجام شد و واحدهای یاغی ارتش نیز به آن‌ها ملحق شدند، و این هر دو توسط بازوی بلشویک حزب کمونیست روسیه رهبری شدند، آن‌هم با این وعده که کنگره‌های کارگری (شوراها) قدرتمند خواهند شد و شعار «صلح، نان، و زمین» محقق خواهد گشت.

همانند فرانسه، دولت انقلابی جدید بدون چالش نبود، و چهار سال بعدی را صرف سازمان‌دهی ارتش برای مقابله با ضدانقلاب در داخل و خارج کشور کرد. تا سال ۱۹۲۱، حزب بلشویک تحت رهبری لنین و ارتش حزب تحت رهبری تروتسکی موفق و پیروز بودند، ولی بازسازی دیوانسالاری از طریق استخدام کادرهای کارگری برای خدمت در کنار مقامات سابق تزاری (و نظارت بر آن‌ها)، سبب ایجاد ساختار دوگانه سیاسی توسط

11 Alexander Kerensky



بلشویک‌ها شد به طوری که در آن، سلسله مراتب حزب کمونیست در همه جنبه‌ها اعم از حکمرانی و نیز دیوانسالاری نظامی و غیرنظامی به طور موازی با ساختار موجود عمل می‌کرد. پس از مرگ لنین، درگیری در حزب بر سر بهترین راه برای حفظ انقلاب و ارتقای قدرت اقتصادی و سیاسی روسیه آغاز شد. استالین، که به عنوان رهبر اصلی حزب در دهه ۱۹۳۰ پدیدار شد، سه جنبش را پدید آورد که میلیون‌ها تلفات برجا گذاشت. اول، در مقابله با دهقانان، در آمد حاصل از کشاورزی را برای توسعه اقتصادی به کار گرفت، تاحدی که دهقانان کاملاً دچار قحطی شدند. دوم، در مقابله با مخالفان خود در حزب، چه آنان که عملاً مخالفت می‌کردند و چه کسانی که مظنون به مخالفت بودند، با استفاده از نظارت و شگردهای ایجاد وحشت یک تصفیه سنگین انجام داد تا سلطه خود را در دولت تثبیت کند. میراث این جنبش پلیس مخفی عظیم، شبکه‌ای از زندان‌های دولتی، اطاعت محض ایدئولوژیک، و اندیشه‌های علمی در تأیید حزب بود. سوم، جنگ در برابر آلمان در جنگ جهانی دوم که از نظر تلفات فاجعه‌بار بود. با وجود مقاومت قهرمانانه روس‌ها در برابر محاصره شهرهای لنینگراد و استالینگراد توسط آلمان و مهارت دولت در پیشرفت صنایع سنگین روسی به حد فراتر از دامنه پیشروی ارتش آلمان، و مبارزه متحد و مقتدرانه‌ای که نیروهای روسی را به برلین رسانید و هژمونی شوروی را در اروپای شرقی برقرار کرد، سپاس و تقدیر از مردم خسته از جنگ جای خود را به تقدیر از استالین و حزب داد. مردمی که پیروزی خود را در «جنگ بزرگ میهنی» شادباش می‌گفتند.

تا سه دهه پس از جنگ دوم جهانی، حزب به طور چشمگیری مشغول بازسازی صنعتی و علمی کشور بود. بعد از مرگ استالین، حزب کوشید به جای حکومت وحشت، قدرت خود را بر رشد اقتصادی و اعتبار نظامی متمرکز کند. رژیم شوروی به عنوان یک ابر قدرت اقتصادی و نظامی، و مخالف سرسپردگی کشورهای جهان سوم به ایالات متحده، با حفظ متحدان اروپای شرقی خود، به شدت قوی به نظر می‌رسید.

با این همه از سال ۱۹۷۵، اقتصادی که به طور متمرکز طراحی شده بود اافت کرد. تولید کالاها هم در کیفیت و هم در حجم کاهش یافت. کشاورزی در مقایسه با تولید اروپایی عقب ماند. در اواخر دهه ۱۹۸۰ حزب به رهبری گورباچف در پی اصلاح تنگناهای اقتصادی حزب، دیگر از بودجه نظامی ابر قدرت شوروی حمایت نکرد و در نهایت نقد و اصلاح حزب سبب تضعیف آن شد. در سال ۱۹۹۱، وقتی محافظه کاران حزبی کوشیدند کودتایی علیه اصلاحات گورباچف انجام دهند، نه طراحان کودتا و نه گورباچف هیچ کدام از حمایت و اقبال عموم مردم برخوردار نشدند. در عوض، بوریس یلتسین، سیاستمدار ملی‌گرا و عضو سابق حزب، حمایت سیاسی دولت را برای خروج از حزب کمونیست و خروج روسیه از اتحاد شوروی به دست آورد.



با فشار رهبران ملی‌گرا در برنامه‌های مشابهی در اوکراین، کشورهای بالتیک، مناطق قفقاز، و آسیای مرکزی، طی چند ماه اتحاد شوروی به بیش از دوازده کشور مستقل تبدیل شد.^{۱۲} بعضی از این کشورها رهبران کمونیست خود را حفظ کردند، برخی دیگر ملی‌گراهای غیر کمونیست را برگزیدند، و بعضی وارد جنگ داخلی شدند. واژگان «СССР»^{۱۳} از دیوارهای کرملین پاک شد زیرا دولت انقلابی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی دیگر وجود نداشت.

فرایند انقلاب چین با انقلاب‌های فرانسه و روسیه متفاوت بود. اگرچه شکست ارتش رژیم قبل، عاملی برای انقلاب بود، نه شورش‌های کارگران شهری و نه حملات مستقل دهقانان به صاحبان زمین نقش اساسی در تضعیف یا فروپاشی رژیم قبلی نداشت. در عوض، این نیروهای انقلابی بودند که در بیرون از شهرها ارتش میهنی را تشکیل دادند و مناطق بزرگی را از سلطه دولت مرکزی آزاد کردند و در نهایت توانستند مخالفان خود را از کشور خارج کنند.

چین بزرگترین و به‌طور سنتی توانمندترین قدرت آسیاست ولی در قرن نوزدهم قدرت‌های غربی شکست‌هایی تحقیرآمیز به این کشور تحمیل کردند. بنادر اصلی این کشور به مناطق مستعمره تقلیل یافتند و دولت‌ش ناچار شد به دولت‌های غربی که در مقابلشان مانع ایجاد کرده بود غرامت پردازد. در پی براندازی در سال ۱۹۱۱ توسط بوروکرات‌های استانی و بازرگانانی که به دنبال شکل نوینی از دولت تحت رهبری جمهوری خواهانه سون یاتسن بودند، رژیم امپراتوری به کنگره‌ای متشکل از رهبران جنگ‌دیده دیروز و به‌زعم خود نوگرای آینده منتقل شد. در دهه ۱۹۲۰، یکی از سران نظامی که در دسته به اصطلاح نوگراها قرار می‌گرفت، یعنی ژنرال چیانگ کایچک، مبارزاتی را برای اداره نظامی چین بنیان نهاد. باین حال، سلطه او تقریباً کمتر از یک دهه و تا پیش از حمله ژاپن دوام یافت و تسخیر جزئی چین توسط ژاپن دولت او را به داخل کشور عقب راند.

در بین این نوگراهای چین و همچنین جمهوری خواهان و ملی‌گراهای نظامی، گروه کوچکی از روشنفکران هم حضور داشتند که در پی تأسیس حزبی کمونیستی بودند که بتواند انقلابی شورایی را رهبری کند. علی‌رغم کمک استالین، تلاش آن‌ها در ۱۹۲۰ برای بسیج کارگران برای یک قیام شهری به شکلی فاجعه‌بار پایان یافت. برخلاف رژیم شکست‌خورده تزاری روسیه، نیروهای نظامی و همچنان قدرتمند چیانگ به‌طور مؤثری قیام‌های شهری را سرکوب کردند و رهبران کمونیست را به خارج از شهرها راندند. در آنجا کمونیست‌ها دوباره گرد هم آمدند. مائو تصمیم گرفت جنگ چریکی را آغاز کند. او دهقانان را علیه رژیم

۱۲. لازم به ذکر است که چند سال قبل از این واقعه سه جمهوری بالتیک در درون اتحاد جماهیر شوروی یعنی لیتونی، لیتوانی و استونی از آن خارج شده بودند.

13. Union of Soviet Socialist Republics



چیانگ سازماندهی کرد، و یک راهبرد مداخله‌گر در تعارضات بین دهقانان و صاحبان زمین‌ها در پیش گرفت، و از هر نوع امکان یا خدمتی برای حمایت از پیروزی دهقانان استفاده کرد. در بعضی مناطق، حزب کمونیست زمین را از صاحب ثروتمند زمین می‌گرفت و آن را در بین خانواده‌های فقیر تقسیم می‌کرد. در مناطق دیگر، حزب حداکثر رانت زمین را تضمین می‌کرد.^{۱۴} انقلابیون کمونیست در همه جا روستاها را از لحاظ اقتصادی و سیاسی سازماندهی کردند.

اگرچه نیروهای چیانگ نیروهای مائو را به خارج شهرها عقب راندند، و در نهایت آنان را طی یک «راهپیمایی طولانی» بیش از یک هزار مایلی به مناطق شمال غربی کوچ دادند، تهاجم ژاپنی‌ها مانع از این شد که چیانگ تمام توجه خود را صرف از میان بردن کمونیست‌ها کند. در عوض، مائو و چیانگ در مورد مقابله با ژاپنی‌ها متحد شدند. این کار در عمل، به این معنی بود که نیروهای چیانگ به سمت جنوب غربی عقب‌نشینی کردند و مناطق شمال و غرب را برای تلاش‌های مائو در ایجاد پایگاه دهقانی باز گذاشتند.

پس از شکست متحدان ژاپن در سال ۱۹۴۵، مائو و چیانگ به نبرد ناتمام خود باز گشتند. دو دهه از ایجاد پایگاه کمونیست‌ها در مناطق روستایی گذشته بود و کمونیست‌ها قادر بودند ارتشی مؤثر از طرفداران خود ایجاد کنند. در طرف مقابل، چیانگ به کمک نیروهای هم‌پیمانانش وابسته بود، و قادر نبود فساد داخل ارتش خود را سرکوب کند، و عمده حمایت‌های داخلی خود را از دست داده بود یا از دسترسی به آن‌ها محروم بود. مائو با حمایت نظامی روسیه^{۱۵} نیروهای چیانگ را در یک جنگ عظیم داخلی شکست داد و در سال ۱۹۴۹ اداره چین را به دست گرفت. باقیمانده رژیم چیانگ هم به جزیره تایوان گریختند.

انقلاب‌های فرانسوی، روسی، و چینی علی‌رغم ویژگی‌های مشترک به ترتیب سه راه متمایز را برای انقلاب نشان دادند: شورش نخبگان با حمایت مردمان شهری و روستایی، بسیج کارگران صنعتی تحت رهبری یک حزب انقلابی حرفه‌ای برای به دست گرفتن قدرت پس از سقوط رژیم قبلی، و بسیج دهقانان در نیروهای نظامی برای گرفتن قدرت از دولت فعلی. هریک از این مسیرها الگویی برای انقلاب‌های مدرن بود.

۱۴. مفهوم رانت زمین با درجه حاصلخیزی زمین‌ها مشخص می‌شود. برای اطلاع بیشتر به مفهوم رانت ریکاردو توجه کنید.

۱۵. گلدستون در اینجا از واژه «روسیه» استفاده کرده است، و منظور او کشور اتحاد جماهیر شوروی است.



۲.۳. انقلاب‌های مدرن

از سال ۱۷۵۰ به این سو، انقلاب‌ها در چندین دولت رخ داده است. این انقلاب‌ها فراوان و متنوع هستند و توصیف دقیق آن‌ها در این فضا ممکن نیست. با این حال، مطابق با ماهیت رژیم‌هایی که می‌خواهند سرنگون کنند و جانشین آن‌ها شوند، قابل بررسی هستند: رژیم‌های استعماری، امپراتوری‌ها، سلطنت‌ها، دیکتاتوری‌ها، و حتی جمهوری‌ها. اولین انقلاب‌های بزرگ ضداستعماری در قاره آمریکا، از جمله انقلاب آمریکا علیه بریتانیا (۱۷۷۶)، انقلاب‌های آمریکای لاتین برای استقلال از اسپانیا (۱۸۰۸ - ۱۸۳۰)، و انقلاب هائیتی در مقابل فرانسه (۱۷۹۵). در انقلاب‌ها علیه بریتانیا و اسپانیا، نخبگان بومی مستعمرات که مخالف حاکمیت اروپاییان بودند، به دنبال ایجاد رژیم‌های غیروابسته بودند. در هر دو مورد، جمهوری‌های مشروطه به رهبری قهرمانان نظامی ظهور کردند (جورج واشنگتن در ایالات متحده و سیمون بولیوار در آمریکای جنوبی).

اما در درازمدت این انقلاب‌ها منحرف شدند. در ایالات متحده، جمعیت بزرگی از خرده‌مالکان، که با مهاجرت به سمت غرب و اسکان در آمریکا رشد کرده بودند، وارد نظام سیاسی کشور شدند، و مانع تحکیم قدرت سیاسی طبقه ممتاز زمین‌دار شدند. در دهه ۱۸۶۰، اختلافات بین دولت‌های برده‌داری جنوب و نواحی آزاد (که برده‌داری در آن‌ها ممنوع بود) در شمال کشور به جنگ داخلی منجر شد. به یک معنی، این درگیری نیز یک انقلاب بود زیرا در یک سو دولت‌های جنوبی بودند که قصد داشتند قدرت دولت در واشنگتن را تغییر دهند، و آن نظام سیاسی را ایجاد کنند که در آن زمین‌داران بزرگ دارای مزیت‌هایی در قدرت سیاسی هستند. و در سوی دیگر با تکرر بیشتری، کشاورزان خرد و صنعتگران شهری قرار داشتند که سیاست بقیه مناطق ایالات متحده را بنا گذاشته بودند. سرانجام، کنفدراسیون جنوب در مقابل نیروهای متحد شمالی شکست خورد.

در آمریکای لاتین، تحدید حوزه‌های اصلی حاکمیت اسپانیا، و نفوذ نظام ارباب‌رعیتی و مالکیت متمرکز^{۱۶}، به معنای قطب‌بندی قدرت و ظهور الیگارش‌های اراضی بود. در قرن بعد، بخش‌هایی از این الیگارش‌ها، با همراهی متحدان خود در ارتش، برای کسب قدرت رقابت کردند. اگرچه اصول حکومت، قانون اساسی، و حکومت دموکراتیک به ندرت مورد تردید قرار می‌گیرند، در عمل حکمرانی‌های مواجه با کودتاهای مکرر و جانشینی دولت‌های جمهوری خواه با حکومت‌های نظامی در یک بازی به ظاهر بی‌پایان قرار داشتند که در برخی از کشورهای آمریکای لاتین تا به امروز ادامه دارد.

۱۶. در مستعمرات امپراتوری اسپانیا، با تجمع زمین‌های کوچک دهقانان زمین‌های بزرگ برای کشت فراهم می‌شد، و عملاً دهقانان بومی به کار اجباری بر روی زمین‌های خود مشغول می‌شدند.



موج دوم انقلاب‌های ضداستعماری در برابر دولت‌های تحمیلی از سوی اروپا پس از جنگ دوم جهانی در آفریقا و آسیا ایجاد شد. در آفریقا، نبرد الجزایر علیه فرانسه (۱۹۶۲ - ۱۹۶۶) بیشترین خشونت در بین انقلاب‌های ضداستعماری بود. با این حال، انقلاب‌های قابل توجه یا تلاش‌های انقلابی نیز در کنیا و زیمبابوه (علیه رژیم‌های مهاجر انگلیسی) و در گینه بیسائو، آنگولا، و موزامبیک (علیه حکومت استعماری پرتغال) رخ داد. در اکثر موارد، انقلاب‌ها از یک الگوی چینی پیروی می‌کردند، و با جنگی چریکی علیه دولت آغاز می‌شد که در روستاها سازماندهی شده بود.

در آسیا، تعدادی از قلمروهای استعماری بلافاصله پس از شکست ژاپن و خروج این کشور از دیگر سرزمین‌های آسیایی به‌دنبال استقلال خود بودند. هند بزرگ‌ترین آن‌ها بود. جنبش استقلال هند به علت خشونت فوق‌العاده خفیف بسیج جمعی به رهبری گاندی، اغلب با عنوان انقلاب شناخته نمی‌شود. با این حال، نه به‌صورتی کمتر از جنگ‌های استقلال آمریکا، بسیج نیروهای تحت رهبری نخبگان هند با قدرت به حاکمیت بریتانیا خاتمه داد. متأسفانه، به‌زودی پس از استقلال، هند با درگیری‌های مدنی و مذهبی تقسیم شد؛ ابتدا پاکستان از هند جدا شد، سپس بنگلادش از پاکستان جدا شد. هندوستان هنوز به‌صورت یک دموکراسی قانونی پایدار باقی مانده است، البته با محدود قوانین برجامانده از قبل برای شرایط اضطراری.^{۱۷} اما پاکستان و بنگلادش دوره‌های متناوبی از دولت‌های نظامی و دموکراتیک را پشت سر گذاشته‌اند.

در ویتنام، لائوس و کامبوج (فرانسوی) و در اندونزی (هلندی)، قدرت‌های استعماری پس از سال ۱۹۴۵ تلاش کردند رژیم‌های خود را بازگردانند و تنها با استفاده از زور اخراج شدند. با این حال پس از اینکه فرانسوی‌ها در سال ۱۹۵۴ شکست خوردند، ایالات متحده با حمایت از دیکتاتوری محافظه‌کار در ویتنام جنوبی و کامبوج، از پیروزی کامل نیروهای کمونیست تحت رهبری هوشی مین جلوگیری کرد. تا اینکه پس از دو دهه جنگ، آمریکایی‌ها سرانجام مجبور به عقب‌نشینی شدند، و این اتفاقات به برپایی یک دولت کمونیست متمرکز در ویتنام منجر شد. در کامبوج، شکست دیکتاتوری تحت حمایت آمریکا موجب مبارزه برای کسب قدرت بین خانواده سلطنتی سنتی و یک گروه کمونیستی رادیکال با نام خمرهای سرخ شد. خمرهای سرخ قدرت را به‌دست گرفت و یک سلسله عملیات ستیزه‌جویانه برای ریشه‌کن کردن تأثیرات غرب از جامعه کامبوج اجرا کرد. مداخله ویتنام و بعد از آن سازمان ملل متحد برای اخراج خمرهای سرخ و بازگرداندن خانواده سلطنتی فقط سبب کشتار شد. در اندونزی نیز اخراج هلندی‌ها به سیاست‌های شخصیت‌سازی تحت هدایت نظامیان قدرتمند انجامید.

۱۷. هندوستان هنوز جزء کشورهای مشترک‌المنافع بریتانیای کبیر است.



سده‌های نوزدهم و بیستم شاهد چندین انقلاب ملی گرا و ضدامپریالیستی نیز بود. در اغلب موارد، این انقلاب‌ها به دنبال آزاد کردن ملتی خاص از امپراتوری‌های چندملیتی بودند، هرچند در موارد اندکی نیز برای گردآوردن دولت‌های کوچکتر و تشکیل دولتی بزرگتر تلاش می‌کردند. به این ترتیب، هدف انقلاب‌های آلمانی و ایتالیایی در سال ۱۸۴۸ نه تنها سرنگونی اقتدار سلطنتی بلکه پیوستن به دولت‌های دیگر و تشکیل جمهوری‌های ملی متحد بود.

در اروپا، انقلاب‌های ملی گرای اصلی شامل انقلاب یونان علیه عثمانی (۱۸۲۱)، انقلاب لهستان علیه روسیه (۱۸۳۰)، انقلاب ایتالیا و مجارستان علیه امپراتوری هابسبورگ (۱۸۴۸)، انقلاب رومانی علیه روسیه (۱۸۴۸) و انقلاب پروس و سایر ایالات آلمان علیه حاکمان سلسله آلمانی (۱۸۴۸) بود. از بین همه این‌ها، تنها یونانی‌ها موفق شدند و بقیه اغلب با کمک نیروهای روسی عقب رانده شدند.

از دیگر انقلابات مهم ملی‌گرایانه یکی در عربستان بود (انقلاب سعودی) که یک دولت بنیادگرای اسلامی را ایجاد کرد و دیگری در ترکیه، جایی که کمال آتاتورک یک دولت ملی‌گرای سکولار را بر روی ویرانه‌های امپراتوری مضمحل‌شده عثمانی بنا کرد. در دهه ۱۹۹۰، انقلاب‌های ملی‌گرایانه کمونیسم و اتحاد شوروی سوسیالیستی را به سمت فروپاشی سوق داد. رژیم‌های مختلف جدید جایگزین رهبری شوروی در اروپای شرقی و جمهوری‌های شوروی سابق شدند.

به علاوه، اغلب پادشاهی‌های باقی‌مانده اروپا توسط انقلاب‌های جمهوری در قرون نوزدهم و بیستم خاتمه یافتند. سلطنت هوهنزلرن^{۱۸} آلمان پس از جنگ جهانی دوم سرنگون شد، و به سمت جمهوری پویا اما ناپایدار و ایماز رفت. آخرین پادشاه فرانسه، در انقلابی که در همان ابتدا یک جمهوری ایجاد کرد، در سال ۱۸۴۸ از سلطنت خلع شد، اما جمهوری در نهایت به کودتای بناپارتی منتهی شد. یک قیام شهری دیگر در پاریس، در سال ۱۸۷۱، حکومت ناپلئون سوم را به پایان رساند و در نهایت دوره رژیم‌های جمهوری پایدار در فرانسه آغاز شد. در سال ۱۸۶۰، پادشاهی ناپل توسط نیروهای انقلابی گاریبالدی، که پیروزی‌اش به متحدشدن ایتالیا منجر شد، سرنگون شد. و در سال ۱۹۱۰، یک انقلاب، امانوئل دوم را در پرتغال سرنگون کرد و جمهوری کوتاه‌مدتی را پدید آورد که به دیکتاتوری انجامید.

رژیم‌های سنتی در آسیا و آفریقا نیز به چالش کشیده شدند. در چین، اولین جنبش

۱۸. هوهنزلرن خانواده سلطنتی آلمانی بود که پادشاهان پروس در سال‌های ۱۷۰۱-۱۹۱۸ و امپراتورهای آلمان در سال‌های ۱۸۷۱-۱۹۱۸ از آن برآمدند. در سال ۱۹۴۵، هوهنزلرن یک دولت در غرب آلمان بود که به عنوان بخشی از منطقه اشغال‌شده فرانسه پس از جنگ جهانی دوم و به پایتختی توینگن ایجاد شده بود. این دولت در سال ۱۹۵۲، با دولت تازه تأسیس بادن و وورتمبرگ ادغام شد.



واقعاً انقلابی، شورش تای پین در اواسط قرن نوزدهم بود که هدف آن احداث یک دولت مسیحی الهام گرفته از مبلغان مذهبی بود. اگرچه جنبش تای پین شکست خورد، مسیر انقلاب جمهوریخواهان‌ای را که سبب سرنگونی سلسله امپراتوری در سال ۱۹۱۱ شد هموار کرد. در ژاپن، شوگون‌ها که حاکمیت جزیره را از قرن هفدهم در اختیار داشتند، در سال ۱۸۶۵ با ائتلافی از فرمانداران و اصلاح‌طلبان سامورایی سرنگون شدند. رژیم جدید میجی نظام سیاسی و اجتماعی ژاپن را بالغ‌تر به‌های شوگونی و سامورایی و وارد کردن علوم، صنایع، و مؤسسات دولتی از غرب مدرن کرد. در ایران انقلاب مشروطه مدرن در سال ۱۹۰۵ رخ داد. در مصر، خانواده سلطنتی در سال ۱۹۵۲ توسط رژیم ملی‌گرای جمال عبدالناصر سرنگون شد و موفقیت او الهام‌بخش دیگر انقلاب‌های مدرن و نظامی در خاورمیانه به‌ویژه در یمن، عراق، و سودان شد. در ایتویپی، امپراتوری سنتی توسط یک کودتای نظامی در سال ۱۹۷۴ سرنگون شد و تلاش‌هایش در تحولات انقلابی موجب شورش‌های ملی‌گرایانه در اریتره و تیگره شد. در افغانستان، ظاهرشاه، حاکم سنتی، در سال ۱۹۷۳ سرنگون و اعلام جمهوری شد.

انقلاب‌های ملی‌گرا و ضداستعماری و همچنین انتقال‌های مسالمت‌آمیز از حکومت استعماری اغلب تلاشی برای ایجاد رژیم‌های دموکراتیک مبتنی بر قانون اساسی بود، ولی چنین رژیم‌هایی به‌ندرت بر نوعی از جامعه مدنی گسترده که لازمه حکمرانی است تکیه داشتند و اغلب با گروه‌های کثیری از خرده‌کشاورزان، صنعتگران، بازرگانان متوسط، و کارگران ماهر سروکار داشتند. در عوض، ساختار طبقاتی قطبی شده سبب تسلط طبقه ممتاز و ثروتمند می‌شد که خود از اصول دموکراتیک بیزار بودند. به‌علاوه این ساختار طبقاتی به اختلاف در جناح‌های مختلف طبقه ممتاز دامن می‌زد. مثلاً حاکمان نظامی و غیرنظامی به بهانه «حق دفاع از ملت و قانون اساسی» بر دولت سیطره می‌یافتند. در برخی موارد، رژیم‌های دیکتاتوری نسبتاً پایداری ظهور کردند که در آن یک فرد موفق می‌شد حمایت‌های مدنی و نظامی را مدیریت کند و قدرت بیشتری را در دستان خود متمرکز می‌کرد. بااینکه این رژیم‌ها با همکاری مجامع قانون اساسی فعالیت می‌کردند، ولی ساختار طبقاتی جامعه را تغییر نمی‌دادند. آن‌ها در واقع انتخابات را جعل می‌کردند و دادگاه‌های قانون اساسی و مجلسین را به یک نما تبدیل می‌کردند. نمونه‌های قابل توجه چنین دیکتاتورهای شخصی در فیلیپین (فردیناند مارکوس)، کره جنوبی (سینگمان ری)، کوبا (فولگانچیو باتیستیا)، پرتغال (آنتونیو سالازار)، مکزیک (پورفینو دیاز)، ایران (محمدرضاشاه پهلوی) و نیکاراگوئه (سوموزاها) بودند. در هریک از این کشورها، پس از دهه‌ها حکومت فردی موفق، دیکتاتوری فروپاشید. فساد، افزایش حملات به اندک اختیارات باقی‌مانده در دست نخبگان داخلی و نیز بحران‌های اقتصادی، حمایت نخبگان را از دیکتاتورها تضعیف کرد. در عین حال، رشد طبقه متوسط،



کارگران و متخصصان به تقاضای بیشتر برای بازبودن فضای سیاسی منجر شد. این تغییرات همراه با بسیج دهقانان یا فقیران شهری که از ملاکان استعمارگر یا کاهش اشتغال و دستمزد به‌ستوه آمده بودند، دیکتاتور را تنها کرد.

اولین دیکتاتور از این دست دیاز در مکزیک بود که سقوط کرد و انتخابات جعلی او در سال ۱۹۱۰ موجب شورش‌های روستایی و شهری شد. متأسفانه جناح‌های مردمی و نخبگان گوناگون نتوانستند اختلافات خود را حل کنند و تلاش برای انقلاب رادیکال، قانون اساسی محدود و ضدانقلاب کشور را چند دهه درگیر یک جنگ داخلی کرد. دیکتاتور دیگر باتیستیا در کوبا بود که در سال ۱۹۵۹ توسط یک ائتلاف دهقانی شهری به رهبری فیدل کاسترو سرنگون و کشته شد. در کره جنوبی شورش‌های مردمی در سال ۱۹۶۰ به رژیم ری پایان داد. در سال ۱۹۷۴، رادیکال‌های ارتش پرتغالی، مارسلو کائوتو را سرنگون کردند که دیکتاتوری سالازار را به ارث برده بود. در سال ۱۹۷۹، شاه ایران توسط اعتصابات جمعی و اعتراضات شهری سرنگون شد. در همان سال، چریک‌های شهری و روستایی که از حزب سان‌دینیست حمایت می‌کردند آخرین سوموزا را در نیکاراگوئه مجبور به فرار کردند. در سال ۱۹۸۶ در فیلیپین، اعتراضات علیه انتخابات جعلی، مارکوس را از قدرت کنار زد. این انقلاب‌ها اگرچه در اهدافشان مشابه بودند، منابع و دستاوردهای آن‌ها به‌طور گسترده‌ای باهم تفاوت داشت. در مکزیک، نیکاراگوئه و کوبا ارتش‌های دهقانی نقش مهمی ایفا کردند. در کره، ایران، پرتغال و فیلیپین معترضان شهری و سربازان فراری، بازیگران اصلی انقلاب بودند. در مکزیک، پس از جنگ داخلی یک دولت سرمایه‌داری تک‌حزبی ایجاد شد. کوبا تحت رهبری کاسترو دولتی تک‌حزبی با طرحی سوسیالیستی بود. در ایران، ائتلاف گسترده کارگران سوسیالیست، متخصصان لیبرال و سازمان‌های مذهبی شاه را سرنگون کرد و راه را به سمت یک جمهوری اسلامی تحت رهبری روحانیون باز کرد. در نیکاراگوئه، کره جنوبی، پرتغال، و فیلیپین، علی‌رغم تأثیرات مارکسیستی در ابتدا، اختلاف در حاکمیت نظامی و اقدام برای کودتاهای ضدانقلابی، سبب شد دموکراسی‌های پایدار مبتنی بر قانون اساسی ظهور کنند.

گرچه معمولاً رژیم‌های استعماری، امپراتوری‌ها و دیکتاتوری‌ها هدف انقلاب‌ها بوده‌اند، رژیم‌های مبتنی بر جمهوری نیز از انقلاب در امان نمانده‌اند. جایی که دولت‌های غیرنظامی داخلی غیریکپارچه یا بی‌اثر بوده‌اند، تنگناهای اقتصادی سخت شده‌اند و جنبش‌های رادیکال ملی‌گرایانه توانسته‌اند ائتلاف‌های مغازه‌داران، کشاورزان خرد، طرفداران کلیسا و نظامیان را سازمان دهند. رژیم‌های رادیکال نه تنها دموکراسی‌های ضعیف را سرنگون کرده‌اند بلکه برخلاف کودتاهای معمول نظامی برای نابودی قانون اساسی و ایجاد نهادهای کاملاً جدید



و بسیج توده‌ای و حکومت تک‌حزبی تلاش کرده‌اند. در سه مورد عمده در این قرن - ایتالیا در سال ۱۹۲۲ تحت سلطهٔ موسولینی، آلمان در سال ۱۹۳۳ تحت رهبری هیتلر، و اسپانیا در سال ۱۹۳۶ تحت رهبری ژنرال فرانکو - هدف هر سه رژیم عمدتاً تخریب دموکراسی‌های قانون اساسی و ایجاد دولت‌های فاشیستی بود. اما در موارد دیگر، فشار از جانب نیروهای چپ‌گرا بود. در سال ۱۹۵۲، معدنچیان قلع و متخصمان شهری برای سرنگونی الیگارشی بولیوی متحد شدند. در سال ۱۹۶۸ یک رژیم نظامی چپ در پرو به قدرت رسید و تلاش کرد بنیادهای اقتصادی و سیاسی جامعه را اصلاح کند. در سال ۱۹۷۸، یک کودتای نظامی شبه‌رادیکال، رژیم جمهوریخواه افغانستان را سرنگون کرد. در اکثر موارد، رژیم‌های انقلابی با هدف حاکمیت دائمی بر سر کار آمده بودند، ولی عمر آن‌ها عملاً کوتاه بود. رژیم‌های ایتالیا و آلمان در بازسازی جوامع خود موفق بودند (از جمله در مورد آلمان تلاش‌های موفق برای نسل‌کشی و وحشتناک یهودیان با هدف حذف آنان از مناطق تحت سلطهٔ آلمان)، اما در سال ۱۹۴۵ در نتیجهٔ شکست در جنگ جهانی دوم هر دو رژیم نابود شدند. در بولیوی، پرو، و افغانستان، تلاش برای تغییر جامعه تا حدی موفقیت‌آمیز بود و در مقابل به مقاومت شدیدی رسیده بود که رژیم‌ها نمی‌توانستند بر آن غلبه کنند. کودتاهای نظامی بولیوی در سال ۱۹۶۴ و پرو در سال ۱۹۷۵ هر دو کشور را به الگوی متقابل دموکراسی و دیکتاتوری در زمینهٔ دفاع از نهادهای ضعیف قانون اساسی تبدیل کرد. رادیکال‌های افغانستان و نیروهای ارتش سرخ که برای حمایت از آنان به تهاجم گسترده به افغانستان اقدام کرده بودند، توسط مجاهدین اسلامی در سال ۱۹۹۲ شکست خوردند. فقط رژیم فرانکو در اسپانیا پیش از آغاز اصلاحات دموکراتیک یک نسل کامل دوام آورد.

به‌طور خلاصه، اگرچه «انقلاب‌های بزرگ» همچنان مورد توجه هستند، جهان مدرن هنوز هم شاهد انقلاب‌های فراوان در برابر انواع مختلف رژیم‌ها و نتایج متنوع آن‌هاست. این تنوع، تا حد زیادی، یافتن اصول عمومی و مشترک بین همهٔ انقلاب‌ها را پیچیده و مشکل کرده است.

۳. نظریه

۳.۱. الگوهای توده و الگوهای طبقه

تا حدود دو‌یست سال پس از انقلاب فرانسه یعنی از ۱۷۸۹ تا ۱۹۷۰، اکثر محققان برای کشف حقیقت انقلاب‌ها جامعه را به دو بخش توده‌ها و نخبگان تقسیم می‌کردند. بسیاری از محققان با چنین دیدگاهی سعی داشتند بدانند که چرا افراد عادی به شورش می‌پیوندند و بنابراین بر روانشناسی فرد و گروه تمرکز می‌کردند. زیگموند فروید و ماکس وبر، بنیانگذاران



علوم اجتماعی مدرن، از این جمله بودند. این هر دو استدلال می‌کردند که توده‌ها توسط رهبران «کارزماتیک» هدایت می‌شوند، رهبرانی که به‌عنوان جایگزین پدران، حسی از تعلق پدید می‌آورند (فروید) یا مانند پیامبران حسی از رستگاری و نجات را منتقل می‌کنند (وبر). به‌همین ترتیب، ویلفردو پارتو و گیتانو موسکا استدلال کردند که توده‌ها توسط نیروهای مستعدی که خواهان کسب قدرت هستند، اغفال می‌شوند یا مرعوب رفتار انقلابی می‌شوند. در استدلال آن‌ها توده‌ها همچنان در نقش پیروان باقی مانده بودند، و آنچه در انقلاب رخ می‌داد، صرفاً گردش پیاپی نخبگان مختلف بود. الکسیس دو توکویل ابتکارات بیشتری برای توده‌ها قائل شد، به این صورت که وقتی شرایط بهبود یابد و نهادهای اجتماعی لخت و سنگین انسجام خود را از دست بدهند، انقلاب محتمل‌تر است زیرا این دقیقاً زمانی است که مردم عادی بیش از این بی‌عدالتی و نهادهای سرکوبگر را بر نمی‌تابند. توکویل معتقد بود نخبگانی که سعی دارند نهادهای روبه‌زوال را اصلاح کنند، به انقلاب‌ها کمک می‌کنند، زیرا آن‌ها به توده‌ها آموزش می‌دهند که نهادهای فعلی هم قابل تغییرند و هم نیازمند به تغییر. پس از جنگ جهانی دوم، دیدگاه‌های مادی‌گرا بیشتر توسعه یافتند. جیمز دیویس و تد رابرت گور تأکید کردند که انقلاب زمانی رخ می‌دهد که توده‌ها احساس «محرومیت نسبی» دارند، و این یعنی شکاف بین رفاه موردانتظار و شرایط واقعی آن‌ها. محققان دیگری که ماهیت انتخاب عقلایی را بررسی می‌کنند، دنبال این هستند که چرا حمایت افراد عادی از انقلابیون ممکن می‌شود و نتیجه می‌گیرند که افراد عادی حتی اگر احساس محرومیت کنند، به حمایت از انقلابیون بر نمی‌خیزند مگر آنکه با وعده‌های محکمی از مزایای آتی متقاعد شوند و با پیوندهای قوی به جوامع متأثر از مبارزات انقلابی متعهد گردند.

جایگزین اصلی برای استدلال‌های «توده»، نظریه جامعه طبقاتی است که از کارل مارکس است. در این دیدگاه، گروه‌های مختلف مردم دارای موقعیت‌های اقتصادی مختلف هستند و عوامل متفاوتی را در اختیار دارند: برخی با داشتن زمین، گروهی با کسب و کار خود، و برخی نیز با نیروی کار خود. به‌طور معمول، یک طبقه مسلط بر طبقات دیگر می‌شود و حاکمان سیاسی به نمایندگی از این طبقه قانون‌گذاری می‌کنند. انقلاب‌ها زمانی رخ می‌دهد که طبقه پیشرو به دلیل تغییراتی در سازماندهی اقتصادی جامعه تضعیف شده باشد، در این زمان است که اعضای طبقات فرودست در برابر طبقه پیشرو شورش می‌کنند.

این دیدگاه نه‌تنها توضیحی است بر اینکه چرا انقلاب رخ می‌دهد، بلکه یک الگوی تاریخی است. تاریخ نظریه مارکسیستی از طریق مجموعه‌ای از انقلاب‌ها آشکار شد: حاکمان فئودال و طبقه ممتاز زمین‌دار ابتدا در یک سلسله انقلاب‌ها به رهبری بازرگانان و سرمایه‌داران تولیدی (بورژوازی) سرنگون شدند؛ این انقلاب‌ها فئودالیسم را نابود و عصر گسترش



سرمایه‌داری را آغاز کردند. انقلاب انگلیسی ۱۶۴۰ و انقلاب فرانسوی ۱۷۸۹ نمونه‌های کلیدی در تاریخنگاری مارکسیستی بودند. اما مارکسیسم به آینده نگاه داشت: خود سرمایه‌داری به دلیل فشار بیش از حد بر کارگران با بحران مواجه می‌شود؛ پس از آن بورژوازی قربانی یک انقلاب کارگری خواهد شد که با هدف محور نظام سرمایه‌داری شامل کار، دستمزد، و مالکیت خصوصی، و اجرای آن در یک اقتصاد سوسیالیستی و دولت حداقلی بر روی کار می‌آید.

گرچه دو الگوی «توده» و «طبقه» رایج‌ترین الگوهای انقلاب در دو قرن گذشته بوده است، در دهه‌های اخیر، محققان از این دیدگاه‌ها دور شده‌اند. آن‌ها به این اتفاق نظر رسیده‌اند که سازمان اجتماعی پیچیده‌تر از تعارضی ساده بین حاکمان و محکومان است. جوامع شامل گروه‌های مختلف با سطوح مختلف از شأن، ثروت و قدرت هستند. حتی «توده‌ها» به کارگران شهری و روستایی، پیر و جوان، کارگران صنعتی و خدماتی، گروه‌های مختلف منطقه‌ای و قومی و غیره تقسیم می‌شوند، و ممکن نیست به‌سادگی درباره‌ی شرایط و اقدامات احتمالی یک فرد «نوعی» صحبت شود.

افزون‌براین، علی‌رغم ده‌ها سال تحقیق درباره‌ی هویت طبقاتی و آگاهی طبقاتی، تاریخ پرولتاریا و بورژوازی و تلاش برای جابه‌جایی موتور سرمایه‌داری در تجارت اقتصادی بین‌المللی و بهره‌برداری از کشورهای در حال توسعه، نظریه‌های مارکسیستی انقلاب ناکارآمد شده‌اند. نقص اصلی آن‌ها این است که بررسی گسترده و تجربی مهم‌ترین انقلاب‌ها یعنی انقلاب‌های انگلیسی و فرانسوی به‌طور قطعی نشان داده است که این انقلاب‌ها طبقاتی نبوده‌اند. نه بازیگران اصلی و حامیان آن‌ها، نه اهدافشان، و نه دستاوردهای انقلاب‌ها نمی‌توانند به یک نوع «طبقه» خاص نسبت داده شوند.

چنین است که هم‌اکنون، دانشمندان علوم اجتماعی از پیچیدگی مؤلفه‌های درهم‌آمیخته بین «نظام»‌های اجتماعی و «ساختار»‌های اجتماعی سخن می‌گویند. آن‌ها می‌دانند که نظام‌های اجتماعی در عین اینکه توانایی عظیمی برای تحمل بی‌عدالتی، ظلم و ستم و نابرابری دارند، می‌توانند سرپا باشند و به کار خود ادامه دهند. برای درک اینکه چرا انقلاب‌ها رخ می‌دهند، ما باید درک کنیم که جوامع چگونه عمل می‌کنند و چگونه ساختارهای مختلف آن‌ها باهم هماهنگ می‌شوند یا برعکس متلاشی می‌گردند.

۲.۳. نظام‌ها و ساختارها

تلفی جامعه به‌عنوان یک نظام، ما را به این امر هدایت می‌کند که بتوانیم مجموعه‌ای از روابط را یک‌جا در نظر بگیریم. بین جامعه و محیط فیزیکی آن روابط خارجی وجود دارد: عرضه مواد خام، جابه‌جایی‌های جمعیتی، فرایندهای تولید فنی، و دفع زباله. بین جامعه



و محیط اقتصادی و سیاسی آن روابط خارجی وجود دارد: روابط تجاری، استقراض، وابستگی اقتصادی به کشورهای دیگر، مسائل دفاع ملی، معاهده‌های مختلف، و کمک خارجی. همین‌طور بین گروه‌های مختلف در جامعه روابط داخلی نیز وجود دارد که دارای کارکردهای مختلف است: کارگران، رهبران مذهبی، رهبران سیاسی، مدیران خلق و توزیع اطلاعات و سرگرمی، و رهبران اقتصادی و تجاری.

تحت شرایط عادی، ظلم، بی‌عدالتی و نارضایتی در سراسر نظام اجتماعی پراکنده می‌شوند و می‌شود آن‌ها را با تفکیک و تعادل در میان گروه‌های مختلف در نظام اجتماعی بررسی کرد. برخی از روابط ممکن است سرکوبگرانه باشند و تعارض و آسیب ایجاد کنند، اما دیگر روابط ممکن است کم‌ویش بدون اشکال باشند. بر این اساس چالمرز جانسون استدلال کرده است که انقلاب در جامعه‌ای محتمل است که تعارضات متعددی در آن وجود داشته باشد، یعنی بسیاری از روابط عادی داخلی و خارجی آن تحت فشار باشند.

با این حال اگر همه جوامع به‌عنوان نظام‌های اجتماعی تلقی شوند، حقیقتاً ثابت می‌شود که برخی جوامع پایدارتر از دیگران هستند. به عبارت دیگر، ساختار اجتماعی ویژه، سازماندهی گروه‌های مختلف اجتماعی، و روابط خاص آن‌ها، تفاوت‌ها را ایجاد می‌کنند. در برخی از جوامع، ساختار اجتماعی بسیار صلب و سخت است. در این موارد اگرچه ممکن است نظام اجتماعی مادامی که محیط اطراف پایدار است کاملاً پایدار بماند، چنین جامعه‌ای برای پاسخگویی به تغییرات محیطی با دشواری و زمینگیر شدن گسترده‌ای روبه‌روست؛ به‌طور مثال مواقعی که تغییرات جمعیتی رخ می‌دهد، یا فشار جنگ حادث می‌شود، یا تغییرات فناورانه در اقتصاد رخ می‌دهد. در برخی از جوامع، ساختار اجتماعی انعطاف‌پذیر است و گروه‌های مختلف توانایی ایجاد تغییر را در رهبری و سیاست‌های اجتماعی دارند. در این جوامع، از جمله تمام دموکراسی‌های صنعتی مدرن، تغییرات در محیط می‌تواند از طریق تغییرات در سیاست عمومی و همبستگی سیاسی هدایت شود، و این قابلیت به جوامع مزبور اجازه می‌دهد بدون تحمل انقلاب، فشار اجتماعی عظیمی را تاب بیاورند.

تداوم سکوپول نشان داده است که ساختارهای اجتماعی کشورهایی که انقلاب‌های بزرگی را تجربه کرده‌اند ویژگی‌های معینی داشتند که آن‌ها را نسبت به انقلاب بسیار آسیب‌پذیر می‌کرد؛ مانند فرانسه تحت حکومت شاه لویی شانزدهم، روسیه تحت حکومت تزار نیکلاس دوم و چین تحت حکومت رژیم ناسیونالیست چیانگ کای چک. این دولت‌های پادشاهی یا امپراتوری نسبت به سایر دولت‌ها به‌لحاظ مالی یا نظامی ضعیف بودند و این امر سبب آسیب‌پذیری آن‌ها در جنگ‌های پرهزینه شده بود. طبقه اشراف کاملاً بر روستاها مسلط نبودند، و اداره دهقانان به قدرت دولت مرکزی (که در آن زمان ضعیف شده بود) بستگی



داشت. و دست آخر اینکه، دهقانان شکلی از خودمختاری سازمانی را برای پیشبرد اقدام جمعی علیه نخبگان به کار می بردند. شوراهاى روستایی سنتی در فرانسه و روسیه و نیز سازمان حزب کمونیست در دهه های ۱۹۳۰ و ۱۹۴۰ در چین روستایی تشکیل شد. بنابراین در صورت بروز جنگی که موجب تضعیف دولت می شد، یا درگیری بین دولت و نخبگان که حکومت را فلج می کرد، قیام های مردمی در خطر محاصره یا بلوکه شدن نبودند. بنابراین بحران مالی و شورش های نخبگان در سال ۱۷۸۹ در فرانسه، شکست نظامی روسیه در جنگ جهانی اول و حمله ژاپن به چین در جنگ جهانی دوم راه را برای شورش های توده ای گشود. در سوی مقابل، در قرن نوزدهم انگلستان و آلمان، کشورهایی با دولت های قوی تر و با طبقه اشرافی که هم حکومت و هم روستاها را بیشتر در تسلط خود داشتند، فشار جنگ و ناآرامی های مردمی به جای انقلاب به جنبش های اصلاحی انعطاف پذیر انجامید. به نظر می رسد که تلقی جوامع مختلف به عنوان نظام هایی با ساختارهای اجتماعی مختلف، به ما کمک می کند که بفهمیم چرا بعضی از کشورها انقلاب ها را تجربه کرده اند و برخی دیگر چنین نبودند. با همه این احوال، جوامع و ساختارهای اجتماعی مختلف هستند و برای درک کلی درباره اینکه چه وقت و چرا جامعه ای در حال ورود به شرایط انقلابی است به راهنمایی بیشتری نیاز داریم.

۳.۳. الگوی فرایندی انقلاب

گاهی اوقات انقلاب ها برای سادگی بیان با یک رویداد واحد توصیف می شوند، مانند انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، یا انقلاب نیکاراگوئه در سال ۱۹۷۹. درحقیقت انقلاب ها فرایندهایی طولانی هستند که طی آن دولت قدیمی تضعیف می شود، مبارزه برای جانشینی درمی گیرد، و سپس قدرت توسط یک دولت جدید مستقر می شود. گرچه ما اغلب این فرایندها را با تاریخی که دولت قدیمی برای اولین بار مورد حمله قرار می گیرد شناسایی می کنیم، برای انقلاب چیزی بیشتر از یک حمله اولیه لازم است. چارلز تیلی استدلال کرد که انقلاب زمانی آغاز می شود که اپوزیسیون مردم را علیه دولت بسیج می کند. او می گوید ما نه تنها باید دریابیم که چرا مردم ممکن است شورش کنند، بلکه باید بفهمیم که چرا ساختارهای اجتماعی معینی در برابر انقلاب آسیب پذیر هستند. ما همچنین باید بدانیم که چگونه مردم آماده اقدام عملی می شوند و اینکه چگونه دولت ها در برابر انقلابی که در راه است واکنش نشان می دهند.

اخیراً جک گلدستون با همراهی تد رابرت گور و فرخ مشیری، انقلاب ها را از قرن هفدهم تا دهه ۱۹۸۰ بررسی کرده اند و دریافته اند که در مواردی میان انقلاب های مدرن



قربان‌های مسلمی وجود دارد، از انقلاب‌های مدرن اروپا گرفته تا انقلاب‌های مدرن در نیکاراگوئه و ایران. این محققان استدلال کرده‌اند که اگر مشخصه فرایندی انقلاب شناسایی شود، می‌توان زمانی را که یک وضعیت انقلابی در شرف بروز است و نیز اینکه چگونه محتمل است که آشکار شود پیش‌بینی کرد. به بیان این الگوی فرایندی بسیاری از ترکیبات مختلف علل و ساختارهای اجتماعی می‌توانند وضعیتی انقلابی ایجاد کنند. با این حال، به هر علت خاص، انقلاب‌ها فقط در صورتی اتفاق می‌افتند که در بسیاری از سطوح مختلف جامعه منازعه ایجاد کنند. فقط چنین درگیری‌های گسترده‌ای می‌تواند دولت موجود را تضعیف کند و به تغییر اجتماعی اساسی منجر شود.

به این ترتیب، می‌توانیم تعیین کنیم که آیا علل احتمالی درگیری‌های انقلابی، مثلاً فشارهای بین‌المللی، تغییرات اقتصادی، تغییر جمعیتی، فساد، درگیری‌های مذهبی، بحران مالی، و غیره، با ایجاد ارزیابی روندهای زیر، باعث ایجاد یک انقلاب در یک جامعه خاص می‌شود یا نه؟ روندهایی مانند میزان نارضایتی‌های عمومی و توان بالقوه آن‌ها برای بسیج، درجه تعارضات بین نخبگان، و میزان ضعف دولت. علاوه بر این، توجه به روند انقلاب، نیازمند توجه به نقش نیروهای بین‌المللی، ائتلاف‌های انقلابی، ایدئولوژی و ملی‌گرایی، جنگ و تروریسم دولتی، و دستاوردهای انقلاب است.

اعتراضات و بسیج مردمی. انقلاب به حمایت نیاز دارد. این نیروی حامی ممکن است جمعیت شهری باشد که به ادارات حمله کرده، شورش و تظاهرات می‌کنند، یا دهقانانی که به مالکان زمین حمله می‌کنند و از چریک‌های روستایی محافظت می‌کنند، یا سربازان ارتش انقلابی که انقلاب را ایجاد می‌کنند و از آن دفاع می‌کنند. گروه‌های مردمی باید انگیزه‌های برای شرکت در انقلاب داشته باشند.

با این حال، تناقض عجیبی در تاریخ هست که گروه‌های مردمی که در انقلاب‌ها شرکت می‌کنند، عموماً به انقلاب اهمیت نمی‌دهند. بلکه، آن‌ها درخواست رسیدگی به اعتراض و مطالبه خود را دارند. دهقانانی که با شورش‌های خود در روستاهای فرانسوی از انقلاب فرانسه پشتیبانی می‌کردند، تنها مطالبه‌ای که داشتند زمین‌های بیشتر با قیمت کمتر بود. برای آن‌ها اهمیت نداشت که چه کسی، پادشاه یا مجلس انقلابی، حقوق ملوکانه مالکان زمین را برای اخذ پرداخت‌ها و هزینه‌های اضافی لغو کند. گاوچران‌ها و کشاورزانی که از ارتش‌های انقلابی امیلیانو زاپاتا و پانچو ویلا در انقلاب مکزیک حمایت می‌کردند، صرفاً خواستار چتری حفاظتی در برابر دلالان تجاری بودند که سعی داشتند زمین دهقانان را تصاحب کنند. تظاهرکنندگان شهری که از آیت‌الله در برابر شاه ایران حمایت کردند، خواستار یک جامعه اسلامی تر و ایرانی تر بودند که در آن فضیلت دختران و درآمد خانواده‌های آنان به طور دائمی



توسط نمایندگی‌های تجاری خارجی، دلالتان فاسد و مدرنیزه‌سازان غرب، تهدید نشود؛ چون شاه از آن‌ها حمایت نکرد، به کسی روی آوردند که به حرفشان اهمیت می‌داد.

اعتراضات مردمی در آغاز موقعیت‌های انقلابی اغلب به سادگی یک تقاضا برای حفاظت از حقوق سنتی، معیشت و فضایل انسانی است. این خواسته‌ها از فقیرترین فقرا یعنی بی‌خانمان‌ها، مجرمان و افراد فقیر بر نمی‌آید و این اقشار عملاً نقشی در جمعیت انقلابی ایفا نمی‌کنند. در عوض، تقاضا برای تغییر از سوی افرادی است که صاحب درآمد هستند و نیز از سوی معدودی از کسانی است که در معرض خطر از دست دادن درآمد و دارایی هستند.

این خطرات معمولاً از دو منبع عمده برمی‌آید. یکی ناشی از رشد جمعیت است که در جوامع سنتی می‌تواند زمین‌های کشاورزی، بازار کار و مواد غذایی را بیش از حد تحت فشار گذاشته، به فروپاشی روندهای سنتی و معیشت منجر شود. منبع اصلی دیگر توسعه سریع اقتصادی است که اگرچه در بسیاری موارد بهبود اقتصادی و اجتماعی را به ارمغان می‌آورد، گاهی اوقات پیش از آنکه مردم فرصت کنند خود را با آن تطبیق دهند و شغل‌های صنعتی و خدماتی جدیدی بیابند، به فروپاشی معیشت سنتی می‌انجامد. به‌ویژه اگر توسعه اقتصادی توسط حکومتی فاسد اداره شود، و منافع آن عمدتاً به یک گروه کوچک ممتاز برگردد، توسعه اقتصادی می‌تواند به نارضایتی عمومی ختم شود.

اگر اعتراضات مردمی در موقعیت‌های انقلابی عمدتاً در مورد تهدیدات خاصی برای درآمد و معیشت سنتی یا نقض حقوق سنتی باشد، چگونه این نارضایتی‌ها به سمت انقلاب هدایت می‌شوند؟ این‌گونه اعتراضات به نتیجه نمی‌رسد، مگر اینکه مردم به‌طور همزمان ابزارهایی برای بحث، برنامه‌ریزی و عمل به آن اعتراضات داشته باشند، آنگاه اطمینان خواهند داشت که اقدام جمعی آن‌ها را به نتیجه می‌رساند. بنابراین اعتراضات روبه‌رشد باید به قابلیت قابل توجهی برای اقدام جمعی پیوند بخورد.

اگر افراد به جوامعی متعلق باشند که اعضای آن به بحث در مورد مسائل مشترک و حل آن‌ها به‌طور مشترک عادت کرده باشند، اقدام جمعی آسان‌تر می‌شود. چنین افرادی نیازی به سازمان‌های رسمی و حتی احزاب انقلابی ندارند. آن‌ها ممکن است در گروه‌های همجوار، سازمان‌های محل کار، انجمن‌های مذهبی، مدارس و دانشگاه‌ها یا روستاهای دهقانی حضور داشته باشند. بازیگران انقلابی معمولاً جذب نیرو و سربازگیری را از چنین سازمان‌هایی آغاز می‌کنند. علاوه بر این، «فضا» برای بحث و اقدام افراد، در شرایطی که تحت نظارت دقیق مالکان یا افسران دولتی قرار نگرفته باشند، گسترش می‌یابد. روستاهای خودمختار دهقانی، مناطق مرزی و تمرکز جمعیت‌های بزرگ در شهرها، امکانات مناسبی برای بسیج فراهم می‌کنند. به‌همین ترتیب، مهاجرت داخلی، به مناطق یا شهرهای مرزی، فرصت‌های بیشتری را



برای بسیج نیروها فراهم می‌آورد. در نهایت باید خاطر نشان کرد که بسیاری از انقلاب‌ها در طول دوره‌هایی با تجمع‌های غیر معمول جمعیت جوانان رخ داده است. بنابراین بی‌پروایی و آرمان‌گرایی جوانان می‌تواند یک عامل در بسیج انقلابی باشد.

به‌طور خلاصه، اقدام مردمی در انقلاب‌ها تنها در جایی است که قابلیت بالایی برای بسیج توده‌ای وجود دارد. مثلاً براساس ترکیبی از نارضایتی‌های مطبوعات، شبکه‌های موجود، تمرکز جمعیت در محل‌های مطلوب برای بسیج و ترغیب جوانان. با این حال، اقدامات مردم به تنهایی نمی‌تواند جنبش ملی هماهنگ یا یک رژیم انقلابی جدید ایجاد کند. برای اینکه انقلاب توسعه یابد، نارضایتی‌های مردمی باید با اقدامات نخبگان ترکیب شود.

تضاد نخبگان. این نیز تناقضی دیگر در انقلاب‌هایی است که توسط نخبگان رهبری می‌شوند، یعنی افراد و گروه‌هایی که دارای موقعیت و قدرت قابل توجهی در نظام اجتماعی موجود هستند. انقلاب فرانسه توسط نجایی رهبری شد که علیه پادشاه تغییر موضع داده بودند. انقلاب ایران توسط رهبران مذهبی و بازاریانی هدایت می‌شد که علیه شاه بودند. انقلاب نیکاراگوئه توسط پسران و دختران نخبگان اقتصادی هدایت شد و توسط رهبران کسب و کار حمایت گردید. این به آن معنی نیست که در یک انقلاب تمام نخبگان علیه رژیم موضع می‌گیرند. بلکه در یک وضعیت انقلابی، گروه‌های خاصی از نخبگان با حکومت مخالفت می‌کنند. سپس آن مخالفت را با بسیج گروه‌های مردمی معترض دنبال می‌کنند و آنگاه این ائتلاف از نخبگان انقلابی و حامیان مردمی برای کسب قدرت با حکومت مبارزه می‌کند.

چرا نخبگان در برابر ترتیبات موجود که از موقعیت‌های ممتاز آن‌ها حمایت می‌کنند، دست به مخالفت می‌زنند؟ پاسخ در بررسی روابط گروه‌های خاص نخبه با دولت، با نخبگان دیگر و با مردم است. در یک جامعه پایدار، نخبگان از سوی دولت حمایت می‌شوند و از آن حمایت می‌کنند. نخبگان برای کسب قدرت و شأن رقابت می‌کنند، اما نه به درجه‌ای که به تخریب یکدیگر برسند. به‌علاوه نخبگان در آمد و موقعیت خود را از مردم به‌دست می‌آورند، به‌طور مستقیم از طریق اجاره‌ها و مالیات‌ها، یا به‌طور غیرمستقیم از طریق سود حاصل از مالکیت دارایی یا ادارهٔ دفاتر مهم. در عوض، خدمات معینی را برای دیگران فراهم می‌کنند، از جمله برای دولت با حمایت قانونی و حمایت در مواقع سختی.

با این حال، هنگامی که این روابط گوناگون مختل می‌شوند، نخبگان می‌توانند چندپاره شوند، رقابت کنند و با حاکمیت و سایر گروه‌های نخبه درگیر گردند. اگر دولت برای گسترش قدرت خود به منافع یا ثروت نخبگان حمله کند، و اگر نخبگان دریابند که فرصت‌هایشان برای کسب موقعیت و ثروت کاهش یافته است، به‌طوری که آن‌ها یا فرزندان‌شان ممکن است



موقعیت خود را ازدست بدهند؛ یا اگر فقر عمومی و بی‌نظمی عمومی سبب شود که کسب درآمد برای نخبگان دشوار شود، بسیاری از نخبگان به احتمال زیاد نتیجه می‌گیرند که یک دولت جدید، شاید حتی یک نظام جدید حکومتی ضروری است.

منابع بالقوه بسیاری وجود دارد که می‌تواند روابط نخبگان را مختل کند: اول، اقتصاد بین‌المللی یا دخالت نظامی که درآمد یا موقعیت نخبگان را تهدید می‌کند؛ دوم، جمعیت روبه‌رشد یا اقتصاد ناپایداری که کمبودی فراگیر را ایجاد می‌کند و سود و کالا را در میان نخبگان تقسیم می‌کند؛ سوم، تغییر در اقتصاد داخلی یا فساد اداری، که موجب تضعیف یا ازین رفتن موقعیت‌های سنتی نخبگان می‌شود؛ چهارم، ورود متقاضیان جدید به موقعیت‌های نخبگان از گروه‌های قومی یا اقتصادی که قبلاً ثروت یا شأنی نداشته‌اند، اما ثروت به‌دست آورده‌اند و اکنون تقاضای ورود به رتبه‌های نخبگان جامعه را دارند.

در یک جامعه انعطاف‌پذیر، با مشارکت گسترده نخبگان در نظام سیاسی و حرکت آزاد افراد در داخل و خارج، چنین درگیری‌هایی بعید به‌نظر می‌رسد. گروه‌های نخبگان قادر به انجام تغییرات در سیاست‌های دولتی، تشکیل ائتلاف با دیگر نخبگان و گروه‌های مردمی خواهند بود و اصلاحات را برای حل و فصل چنین اختلافاتی ایجاد خواهند کرد. باین حال در جامعه‌ای با دولت صلب و سخت که بسیاری از نخبگان را از قدرت محروم می‌کند، مانند یک سلطنت سنتی یا دیکتاتوری شخصی مدرن، چنین طغیان‌هایی احتمالاً ظهور خواهند کرد. لذا این نه تنها دامنه تضاد نخبگان، بلکه توانایی دولت و نخبگان برای حل صلح‌آمیز این اختلافات است که احتمال وقوع انقلاب را تعیین می‌کند.

ضعف دولت. دولت‌ها، به‌منظور حکومت کردن بر جامعه، نیاز به دو چیز دارند. اولاً، به پول کافی نیاز دارند که این پول از طریق مالیات یا اداره شرکت‌ها یا فروش مواد خام (مثلاً نفت) افزایش می‌یابد. ثانیاً، آن‌ها به حمایت سیاسی بوروکرات‌ها، رهبران نظامی، تجار، سایر گروه‌های نخبه، و نیز عموم مردم نیاز دارند تا دستورات دولتی را اجرا کنند حتی اگر این اجرا با شور و اشتیاق همراه نباشد. قدرت در یک حوزه ممکن است ضعف در حوزه‌ای دیگر را تا حدودی جبران کند. به این معنی که اگر دولت پول کافی نداشته باشد اما از حمایت سیاسی برخوردار باشد، ممکن است در سیاست‌های جدید برای افزایش درآمد، عملاً توسط مردم تأیید شود. یا، اگر دولت درآمد مستقل زیادی داشته باشد، ممکن است بتواند سربازان و پلیس را به خدمت بگمارد تا سیاست‌های دولتی با اجبار اجرا شوند. اما تا حدودی، هر دوی این نیازها مهم هستند. دولت نمی‌تواند در صورت ورشکستگی کار کند؛ و حتی دولت ثروتمند نمی‌تواند سرپا بماند اگر کسی از آن اطاعت نکند. بنابراین دولت ممکن است قوی باشد (بالابودن منابع و پشتیبانی سیاسی) یا ضعیف (پایین در هر دو دسته) یا ضعیف معتدل،



یعنی قوی در یک سو و ضعیف در سوی دیگر.

یک دولت قوی می‌تواند از بروز نارضایتی‌های عمدهٔ عموم مردم و مخالفت‌های محدود نخبگان جلوگیری کند. با منابع مالی کافی و پشتیبانی سیاسی، امکان مصالحه و اصلاحات وجود دارد. باین حال، اگر دولتی ضعیف باشد، ناآرامی‌های عمومی یا نخبگان منتقد ممکن است به درگیری‌هایی منجر شود که با مصالحه حل و فصل نمی‌شود. در چنین شرایط ناپایداری، درگیری بین دولت و گروه‌های دیگر می‌تواند موجب انقلاب و افزایش آن شود. دو نوع حکومت ضعیف معتدل خوانده می‌شوند، سلطنت‌های سنتی مانند پادشاهان انگلستان و فرانسه در اوایل دوره‌های مدرن یا حکومت‌های امپریالیستی روسیه و چین، و دیکتاتوری‌های مدرن فردی مانند شاه سابق ایران یا فردیناند مارکوس در فیلیپین. سلطنت سنتی اغلب از لحاظ سیاسی قوی است، زیرا سنت طولانی پادشاهی موروثی مورد قبول عوام و مورد احترام نخبگان است. باین حال، آن‌ها اغلب از لحاظ اقتصادی ضعیف هستند، زیرا نظام‌های مالیاتی سنتی به‌طور کلی صلب و سخت است و قادر به پاسخگویی به تغییرات جمعیت و اقتصاد نیست. بنابراین سلطنت و امپراتوری اغلب در برابر شورش آسیب‌پذیر است به‌خصوص وقتی که گسترش خود را متوقف می‌کنند و درآمدهای آن‌ها رو به کاهش می‌گذارد، در حالی که جمعیت همچنان در حال رشد است. اگر این ضعف اقتصادی همراه با شکستی در جنگ، یا رشد فساد یا درگیری‌های مذهبی باشد که حمایت سیاسی را نابود کند، پادشاهی یا امپراتوری سنتی می‌تواند به‌صورت فاجعه‌باری تضعیف شود و دچار انقلاب گردد.

دیکتاتوری‌های فردی اغلب از لحاظ اقتصادی قوی هستند و درآمد دولت را از طریق کمک‌های خارجی یا ادارهٔ شرکت‌ها و منابع تأمین می‌کنند. باین حال، عموماً از لحاظ سیاسی ضعیف هستند، زیرا اقشار مردم از دایرهٔ قدرت اقتصادی و سیاسی، یعنی دیکتاتور و حلقهٔ کوچکی از اطرافیان وی، خارج هستند. در چنین حکومتی، دولت به‌ظاهر قدرتمند است و این وضع ادامه دارد تا زمانی که به‌لحاظ اقتصادی به اندازهٔ کافی قوی باشد و بتواند اقتصاد را به‌خوبی مدیریت کند، و سخاوتمندانه به حامیان پاداش دهد و دشمنان را مجازات کند. اگر تغییری در اقتصاد بین‌المللی یا داخلی، یا در حمایت بین‌المللی رخ دهد، منابع درآمد دولت کاهش می‌یابد، یا اگر دولت متأثر از استقراض و درعین حال هزینه‌های گزاف باشد، به‌طور چشمگیری تضعیف می‌شود. سپس مخالفان دولت می‌توانند صدای خود را بلند کنند و تفاضای تغییر داشته باشند. واکنش دولت به چنین وضعیتی ممکن است تلاش برای مصادرهٔ دارایی نخبگان و مردم یا حمله به منتقدانش باشد. اغلب این اقدامات دولت را تقویت نمی‌کند، بلکه دیکتاتور را منزوی و منحرف می‌کند. دقیقاً این شرایط موجب انقلاب



در ایران، نیکاراگوه و فیلیپین شد.

در دهه ۱۹۸۰، دولت‌های کمونیست در اروپای شرقی و اتحاد جماهیر شوروی هر دو نوع جنبه ضعف را داشتند. انعطاف‌ناپذیری و عملکرد بد اقتصادشان موجب ضعف مالی شد، در عین حال، دولت‌های بسته که همه به جز رهبران حزب کمونیست را از قدرت اقتصادی و سیاسی دور نگه داشته بودند، حمایت سیاسی را از دست دادند. به این ترتیب این دولت‌ها تا رسیدن به پایان دهه نسبت به انقلاب آسیب‌پذیر شده بودند.

از سوی دیگر در چین کمونیستی اصلاحات کشاورزی و تجاری وضعیت اقتصادی را ارتقا داد (نرخ رشد تقریباً ۱۰ درصد در سال در GNP در دهه ۱۹۸۰). دولت با این عملکرد اقتصادی مطلوب هر دو قدرت اقتصادی و حمایت سیاسی را به دست آورد. اگرچه چینی‌هایی که عضو حزب نیستند خارج از حلقه قدرت قرار دارند و تورم بالا در دوره‌ای در شهرها موجب اعتراض دانشجویان و کارگران در سال ۱۹۸۹ شد، دولت چین به اندازه‌ای قدرتمند بود که توانست اکثریت مخالفان را خنثی کند. با وجود این، حزب حمایت ایدئولوژیک را از دست داده است زیرا سوسیالیسم کنار گذاشته شده است و رشد اقتصادی ممکن است برای همیشه به این میزان ادامه نیابد. اگر رشد اقتصادی متوقف شود یا رژیم نتواند برای مقابله با ساختار سیاسی بسته و از لحاظ ایدئولوژیک ضعیف‌شده خود قدرت مالی‌اش را حفظ کند، رژیم کمونیست چین نیز می‌تواند نسبت به تغییر انقلابی آسیب‌پذیر باشد.

فشارهای بین‌المللی. روابط بین عامه مردم، نخبگان و دولت‌ها در یک محیط ایزوله و مهر و موم شده نیست. نیروهای خارج از مرزهای ملی اغلب بر سیاست داخلی تأثیر می‌گذارند. کمک‌های اقتصادی یا نظامی خارجی ممکن است یک دولت ضعیف را حمایت کند، شرایط اقتصادی بین‌المللی ممکن است بر رشد ملی و درآمدهای دولتی تأثیر بگذارد و مداخله مستقیم خارجی ممکن است به دنبال حمایت از دولت یا سرنگونی آن باشد. به عنوان مثال، مداخله شوروی در اروپای شرقی، سبب شکست انقلاب در مجارستان به سال ۱۹۵۶ و در چکسلواکی به سال ۱۹۶۸ شد. اما زمانی که رهبر شوروی، میخائیل گورباچف نفوذ شوروی را در شرق اروپا در سال ۱۹۸۹ کاهش داد، انقلاب‌های گسترده در آن مناطق رخ داد.

ائتلاف‌ها و مناقشات. قبلاً اشاره کردیم که در شرایط انقلابی، گروه‌های مختلف اجتماعی ممکن است به دلایل مختلف مخالف دولت باشند. جوامع دارای گروه‌های مختلف نخبه، مانند گروه‌های سیاسی، اقتصادی، مذهبی؛ و گروه‌های مختلف مردمی مانند شهری، روستایی؛ و مردم نواحی مختلف یا گروه‌های قومی هستند. برخی از نخبگان ممکن است با دولت مخالفت کنند؛ زیرا آن‌ها را از قدرت محروم کرده است. دیگران ممکن است



دولت را به فساد یا بی‌کفایتی متهم کنند. بعضی از مخالفت‌ها ممکن است ناشی از فقدان فرصت برای به‌دست آوردن ثروت و شأن برای خود یا خانواده‌هایشان باشد. برخی دیگر ممکن است با نفوذ و وابستگی خارجی مخالفت کنند. گروه‌های مردمی به نگرانی‌های سستی تمایل دارند. مثلاً دهقانان با ازدست‌دادن زمین خود تهدید می‌شوند، کارگران شهری در معرض تهدید ازدست‌دادن شغل خود یا هزینه‌های فزاینده برای تأمین غذای خانواده‌های خود هستند. هر دو گروه نخبگان و گروه‌های مردمی ممکن است با اقداماتی دولتی تهدید شوند که اصول سستی فرهنگی یا مذهبی را نقض می‌کنند یا دولت متهم شود که شأن یک گروه منطقه‌ای یا قومی را بیش از دیگران ارتقا می‌دهد. هنگامی که تظاهرات یا شورش‌ها آغاز شده است، سرکوب‌های دولتی، چه گسترده و چه نامنظم، ممکن است نخبگان و گروه‌های مردمی را در صفوف مخالفان قرار دهد.

اگر قرار باشد این گروه‌های گوناگون انقلابی را خلق کنند، به‌جای آنکه در برابر یکدیگر بایستند و توسط دولت سرکوب شوند، باید اصولی را برای همکاری و ابزاری را برای ایجاد ائتلاف علیه دولت پیدا کنند. چنین ائتلافی بین طبقات، از جمله گروه‌های مختلف مردمی و نخبگان، کلید انقلاب‌های موفق است.

در مراحل اولیه انقلاب، چنین ائتلافی معمولاً توسط مصلحان معتدل رهبری می‌شود (از آنجاکه اکثر تندروها در زندان، تبعید یا مخفی هستند). با این حال، با پیشرفت انقلاب، این ائتلاف با اختلافات مابین گروه‌های مختلف روبه‌رو می‌شود. اول، ائتلاف باید علیه دولت و نیروهای ضدانقلاب مبارزه کند. دوم، هنگامی که دولت قدیمی شکست خورده است، ائتلاف اغلب دچار مناقشات داخلی در مورد میزان مقبول افراط‌گرایی در انقلاب می‌شود. این درگیری‌ها به‌طور کلی به تغییر در ایدئولوژی انقلابی و سپس حکومت ترور و جنگ منجر می‌شود.

ائتلاف انقلابی در رقابت جناح‌های مختلف برای پشتیبانی مردمی و قدرت دولتی درهم می‌شکند. در چنین مواردی، جنگ داخلی و خشونت‌های انقلابی پس از سقوط رژیم پیشین می‌تواند شدیدتر از خشونت حوادثی باشد که در جریان سقوط رژیم قبل رخ داده است. شدت مبارزات انقلابیون فرانسوی علیه گروه‌های معتدل در غرب و جنوب فرانسه، مبارزه استالین علیه دهقانان، انقلاب فرهنگی مائو علیه بوروکرات‌ها و عملگرایان معتدل در چین و مبارزه روحانیون ایرانی با لیبرال‌های غربی قابل مقایسه با تلاش‌های انقلابیون برای رسیدن به قدرت و گاه شدیدتر از آن تلاش‌هاست. در چنین درگیری‌هایی، تعارضات ایدئولوژیک و فیزیکی ممکن است تشدید شود و سیاست‌های انقلابی در میان خطوط رادیکال‌تر تغییر شکل بدهد.

ایدئولوژی و ملی‌گرایی. انقلابیون ابتدا نیازمند مجموعه گسترده‌ای از ایده‌ها هستند تا مخالفان دولت را متحد کنند. مجموعه‌ای ساده از ایده‌هایی که به نظر می‌رسد وعده‌ای برای



همه دارد، نتیجه‌ای معمولی است. شعارهایی مانند «ایجاد دموکراسی» یا «استقرار جمهوری اسلامی» بسیار وعده داده شده است و نیازی به توضیح جزئیات ندارند.

باین حال، همگام با مبارزات انقلابی علیه ضدانقلاب‌ها، رهبران انقلاب نیاز به یک ایدئولوژی قوی‌تر دارند، که باعث فداکاری و پیوند عمیق‌تر میان طرفداران شود. این ایدئولوژی معمولاً به شکل ملی‌گرایی افراطی و نگرش «ما علیه آن‌ها» است، با این ادعا که انقلابیون و حامیان آن‌ها مدافعان راستین فضیلت کشورشان هستند، و همه ضدانقلابی‌ها به‌عنوان دشمن و خائن شناخته می‌شوند.

بنابراین، در مراحل اولیه انقلاب، ائتلاف گسترده‌ای مشاهده می‌شود که اهداف معتدلی را برای برآورده ساختن آمال همه افراد اعلام می‌کند اما همراه با توسعه مبارزه برای قدرت، اهداف معتدل، رضایت‌بخشی کمتری دارند. رهبران افراطی، با ایدئولوژی قوی‌تر و رادیکال، اغلب به پیش می‌روند. آن‌ها خود را مدافعان واقعی انقلاب و ملت می‌دانند و با هر کسی که با این ادعا مخالف است درمی‌افتند.

ایدئولوژی رهبران انقلابی عمیقاً در تشکیل نهادهای دولت پسانقلابی دخیل است. انقلابیون ملهم از روشنگری به‌دنبال ایجاد رژیم‌های قانون اساسی بودند که باعث ارتقای سرمایه فردی و قدرت محدود دولتی می‌شود؛ درمقابل، انقلابیون ملهم از مارکس و لنین، به‌دنبال ایجاد دولت‌های تک‌حزبی بودند که دامنه تحملشان کم بود و اداره و هدایت اقتصاد را به‌دست گرفته بودند. اعتقادات مذهبی رهبران انقلاب، چه از نوع بنیادگرایی (همانند آنچه در بین روحانیون انگلیسی^{۱۹} و روحانیون ایرانی است) و چه از نوع سکولار (مانند فرانسه، روسیه و چین)، سازماندهی و تعالیم مذهبی را حاکم کرده است. میزان تبعیت از سرمایه‌داری یا سوسیالیسم درجه تلاش‌های دولت‌های انقلابی را برای بازتوزیع دارایی و درآمد تعیین می‌کند. دموکراسی‌های پسانقلابی فقط در فیلیپین و نیکاراگوئه ظاهر شدند، جایی که رهبری انقلابی به‌شدت به دموکراسی به‌عنوان یک هدف اصلی متعهد بود.

درنهایت لازم به ذکر است که چارچوب‌های فرهنگی گسترده سبب محدودیت یا ترویج تغییرات انقلابی می‌شوند. جایی که چارچوب‌هایی فرهنگی در دسترس هستند که به جبر پیش‌روندگی تاریخ معتقدند، به‌ویژه اگر بر پاک‌سازی جامعه زمینی به‌عنوان نشانه یا الزامی برای پیروزی الهی در آینده تأکید داشته باشند، رهبران انقلابی به احتمال زیاد از این ایده‌ها برای ترویج و توجیه بازسازی جامعه استفاده می‌کنند. به‌این ترتیب، الهیات پروتستان و برداشت‌های سکولار از لیبرالیسم عقلانی و مارکسیسم، چارچوب بسیار مطلوبی برای تغییرات انقلابی بوده و گسترش آن‌ها اغلب راه را برای انقلاب هموار کرده است. از سوی دیگر، در

۱۹. پیوریتن‌ها در قرون شانزدهم و هفدهم در انگلستان.



چارچوب‌های فرهنگی که تاریخ را به صورت سیر ادواری می‌نگرند، یا تغییرات جامعه‌ی زمینی را بی‌ارتباط با پیروزی‌های آسمانی و معنوی می‌دانند (مانند کاتولیک محافظه‌کار و اغلب ادیان کلاسیک و شرق آسیا)، تمایل به تحول اجتماعی رادیکال احتمالاً منتفی است. وقتی که چنین چارچوب‌هایی در دسترس هستند، نخبگان حتی در صورت بروز بحران‌های سیاسی و شکست دولت، بیشتر به دنبال احیای نهادهای سنتی خواهند بود تا تلاش برای بازسازی جامعه. **جنگ و حکومت ترور.** این یکی دیگر از تناقض‌های تاریخ است که انقلاب‌هایی که عموماً به منظور رفع درد و رنج و نارضایتی گروه‌های مختلف مردمی و نخبه به وجود آمده بودند، اغلب رنج و ضرر زیادی پدید آوردند. هنگامی که انقلابیون برای کسب قدرت مبارزه می‌کنند، باید در جنگی تمام‌عیار شرکت کنند. اول، باید با دولت قدیمی و متحدانش مبارزه کنند. وقتی که ضدانقلابیون در داخل کشورشان باشند، ممکن است در جنگ داخلی شرکت کنند. و هنگامی که کشورهای خارجی به دنبال عقب‌زدن انقلاب هستند، به جنگ بین‌المللی سوق داده می‌شوند. اکثر انقلاب‌ها، از جمله در ایران، نیکاراگوئه و ویتنام، در ادامه راه خود با جنگ‌های داخلی و بین‌المللی و صدها هزار تلفات مواجه شدند.

علاوه بر این، ائتلاف‌های انقلابی اغلب در هنگام تصمیم‌گیری در مورد اینکه تا کجا جنگ را ادامه دهند، یا در مورد تخریب دولت‌های قدیمی یا توزیع مجدد مالکیت و قدرت، از هم گسیخته می‌شوند. سپس اعتدالیون و تندروهای افراطی تر به نازعه خاتمه می‌دهند؛ و از آنجا که تندروها معمولاً در بسیج حمایت مردمی موفق‌تر هستند، یک دوره قدرت را به دست می‌گیرند و طی آن مخالفان خود را ترور می‌کنند.

در طول دوره دولت ترور، دولت جدید در جست‌وجوی دشمنان است و تلاش می‌کند جامعه را از آن‌ها پاک کند. دوره ترور ممکن است کوتاه باشد، ممکن است برای سال‌ها ادامه داشته باشد، یا ممکن است با فواصل زمانی مجدداً آغاز شود. دولت ترور ممکن است خبرچین‌ها یا پلیس مخفی، دادگاه‌های نمایشی، اعدام‌ها، احکام طولانی‌مدت حبس، یا اردوگاه‌های تبعید و بازآموزی برای هرگونه مخالفت با دولت را شامل می‌شود. دوره‌های ترسناک دولت ترور در انقلاب‌های فرانسه، روسیه، چین، کامبوج و ایران رخ داده است، و با درجه خفیف‌تری از شدت در رژیم‌های انقلابی ویتنام، کوبا، مکزیک، افغانستان، و عراق. انقلابیون اغلب هزینه‌های ترور و جنگ را به عنوان قربانی‌های لازم برای حصول دستاوردهای انقلابی توجیه می‌کنند. با این حال، انقلاب‌ها در واقع دستاوردهای متفاوت و اغلب ناامیدکننده‌ای داشته‌اند.

۳.۴. دستاوردها

دستاوردهای انقلاب‌ها شامل تغییر در نهادها، نگرش‌ها، روابط ژئوپولیتیک و سازمان‌های



اقتصادی است. اگرچه دستاوردهای انقلابی در میزان و اثربخشی تغییری که تولید می‌کند متفاوت است، ممکن است چند تعمیم وجود داشته باشد.

اختیار دولتی قوی‌تر. انقلاب‌ها زمانی رخ می‌دهند که دولت‌های ضعیف قادر به پاسخگویی به اعتراضات مردم و نخبگان و دفاع از خود در برابر حملات مخالفان نباشند. بنابراین انقلابیون به‌طور کلی از نیاز به تقویت دولت آگاه هستند تا از سرنگون شدن در نوبت بعد جلوگیری کنند. انقلابیون معمولاً منابع را جذب می‌کنند و مالیات را افزایش می‌دهند و حجم دولت را به میزان قابل توجهی گسترش می‌دهند. آن‌ها اغلب زمین و دارایی‌های دیگر را از ثروتمندان مصادره می‌کنند و این منابع را خودشان اداره می‌کنند یا مجدداً توزیع می‌کنند تا حمایت‌های مردمی را به‌دست آورند. انقلابیون همچنین غالباً ملزومات، تعهدات یا امتیازات نخبگان قدیمی را از بین می‌برند. علاوه بر این، انقلابیون در جهت گسترش ایدئولوژی ملی‌گرایی و ایجاد انگیزه قوی تلاش زیادی به خرج می‌دهند. برای همه این دلایل، آن‌ها می‌توانند به‌محض اینکه قدرت خود را مستقر کردند، بر حمایت گسترده مردمی تکیه کنند. بنابراین دولت‌های انقلابی جدید تمایل دارند از لحاظ اقتصادی و از نظر حمایت سیاسی قوی‌تر از دولت‌هایی باشند که جایگزین آن‌ها شده‌اند. همان‌طور که حکومت‌های انقلابی با بسیج مردم برای جنگ، یا برای دفاع از انقلاب خود را توسعه می‌دهند، دولت‌های انقلابی جدید نیز نسبت به قبل تمایل بیشتری به قدرت نظامی و تهاجمی دارند.

غرور ملی. اگرچه ممکن است نامعقول به نظر برسد، یکی از نتایج شایع و قابل توجه انقلاب این است که شهروندان در دولت انقلابی جدید مملو از حس افتخار برای استقلال و عزم و اراده خود هستند. حس ایستادگی در مقابل کشورهای دیگر، رهبران بد، و متوقف کردن سرنوشت محتوم، دوره‌های انقلابی را برای کسانی که درگیر آن هستند بسیار هیجان‌انگیز و معنی‌دار می‌سازد. این غرور ملی می‌تواند حکومت انقلابی را برای مدتی طولانی پس از آنکه شروع به رفع مشکلات اقتصادی و سیاسی کرد پایدار نگه دارد، مانند کوبای کنونی و ویتنام. از سوی دیگر، فقدان غرور ملی در دولت‌های کمونیستی در اروپای شرقی، که پس از جنگ جهانی دوم تحت نفوذ روسیه^{۲۰} بودند، در پی تضعیف دولت‌ها، راه را برای انقلاب در این کشورها باز کرد. علاوه بر این، اگر رژیم‌های جدید (چه با انقلاب حاصل شوند و چه به علل دیگر) نتوانند هویت ملی ایجاد کنند، ضعف دولت می‌تواند فرصت‌هایی برای اعلان هویت‌های جایگزین و تعارضات شدید بین گروه‌های مختلف به وجود آورد، همان‌گونه که پس از فروپاشی یوگسلاوی رخ داد.

مشکلات رشد اقتصادی و نابرابری. متأسفانه، انقلاب‌ها نمی‌توانند مشکلات اقتصادی،

۲۰. گلدستون «روسیه» را به جای «اتحاد شوروی» به کار برده است، و مترجم عیناً همان را نقل می‌کند.



مسئله رشد، و کاهش نابرابری را حل کنند. انقلاب‌هایی نظیر انقلاب آمریکا در سال ۱۷۷۶، انقلاب فرانسه در سال ۱۷۸۹ و انقلاب مکزیک در سال ۱۹۱۱ که به جوامع سرمایه‌داری منجر شدند، به مشاغل انفرادی اجازه دادند که بتوانند تولید و انباشت ثروت بزرگی ایجاد کنند و رشد اقتصادی قابل توجهی داشته باشند. با این حال، آن‌ها همچنین اجازه دادند که نابرابری و حتی فقر بزرگی در جامعه ایجاد شود، که گاهی اوقات حتی از جامعه پیش از انقلاب بیشتر است.

انقلاب‌هایی که به جوامع سوسیالیستی منجر شدند، مانند انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، انقلاب چین در سال ۱۹۴۹ و انقلاب کوبا در سال ۱۹۵۸، در افزایش برابری و از بین بردن فقر شدید نتایج بهتری کسب کردند. اگرچه تمام انقلاب‌ها به توزیع مجدد زمین یا درآمد تمایل دارند، چنین توزیع مجددی در جوامع سوسیالیستی کامل‌تر و ماندگارتر است. جوامع انقلابی سوسیالیستی در توسعه سوادآموزی و بهبود دسترسی به مراقبت‌های پزشکی پیشرفت کردند. با این حال، جوامع سوسیالیستی تلاش‌های انفرادی برای کسب و کار را خنثی می‌کنند و مقررات سنگین اقتصادی ایشان، انعطاف‌پذیری، نوآوری و رشد کلی را کاهش می‌دهد. به این ترتیب، جوامع سوسیالیستی اگرچه ممکن است به سرعت رشد اقتصادی اولیه را نشان دهند، گرایشی محتوم به رسیدن به یک حالت ثابت و سپس رکود دارند. همگام با رشد جمعیت جوامع سوسیالیستی، جوامع سرمایه‌داری از آن‌ها پیشی می‌گیرند. در جوامع سوسیالیستی زندگی مردم را باهم برابرتر، اما از لحاظ زندگی اقتصادی کمتر رضایت‌بخش است. در آن زمان، ممکن است منابع اقتصادی خود دولت و حمایت سیاسی آن کاهش یابد، در نتیجه تا حد زیادی دولت تضعیف می‌شود. این فرایند، دولت‌های اتحاد جماهیر شوروی و اروپای شرقی را آسیب‌پذیر کرد و به انقلاب‌های ۱۹۸۹-۱۹۹۱ رسید.

مشکلات دموکراسی. انقلاب‌ها به‌طور کلی دموکراسی و حقوق برابر برای همه، از جمله اقلیت‌های قومی و مذهبی و زنان، را وعده می‌دهند. با این حال، دموکراسی اغلب قربانی سوءمبارزه علیه نیروهای ضدانقلابی می‌شود. جنگ و ترور به هدایت کامل دولت مرکزی نیاز دارد و به نظامی‌سازی جامعه منجر می‌شود. جست‌وجو برای دشمنان ضدانقلابی مایل است مردم را به تک‌حزب متحد انقلابی تبدیل کند. بنابراین انقلاب‌ها به‌طور معمول به دیکتاتوری یا دولت‌های تک‌حزبی منجر می‌شوند که چتر حمایتی محدودی دارند و گروه‌های اقلیت را که در خارج از ایدئولوژی سلطه‌جوی ملی گرای حکومت انقلابی قرار می‌گیرند مورد آزار و اذیت قرار می‌دهند. آزار و اذیت تبتی‌ها در چین، کردها در ایران، و بومیان آمریکایی در نیکاراگوئه، تنها نمونه‌ای از آزار و اذیت قومی در دولت‌های جدید انقلابی است. افزون‌بر این، در حالی که حقوق زنان به مدت طولانی نادیده گرفته شده، انقلابی که به رهبری مردان انجام شده است، به‌رغم نیت‌های خوب، بعید است شرایط زنان را بهبود دهد.



دموکراسی فقط در جوامع پسانقلابی ای ظاهر می‌شود که با تهدیدات قوی ضدانقلاب داخلی روبرو نیستند، یا اینکه پس از این تهدیدها شکست خورده‌اند، یا اینکه رهبران انقلابی به شدت به دموکراسی متعهد هستند. هند، فیلیپین، پرتغال، نیکاراگوئه و ایالات متحده از معدود ملت‌هایی هستند که به دنبال انقلاب‌های دموکراتیک پایدار شده‌اند. با این حال، پس از چندین دهه، هم‌زمان با ظهور طبقات گسترده‌ای از قشر متوسط و حرفه‌ای در جامعه، حتی یک دولت انقلابی تک‌حزبی ممکن است با خواست‌های جدیدی برای دموکراسی تکثرگرا مواجه شود که وقتی دولت اولین بار قدرت را به دست گرفته بود سرکوب شده بودند. این موردی است که در مکزیک، چین، اتحاد جماهیر شوروی سابق و اروپای شرقی صادق است.

۴. نتیجه

تاریخ انقلاب‌ها نشان می‌دهد که تنوع فوق‌العاده‌ای در علل ایجادی، توسعه و دستاوردهای انقلاب‌ها وجود دارد. از اعصار کلاسیک تا مدرن، حکومت‌ها توسط گروه‌های تحول‌خواه سرنگون شده‌اند، اما روش‌ها و اهداف آن‌ها تغییر کرده است. به نظر نمی‌رسد هیچ نوع رژیمی کاملاً از انقلاب مصون باشد، در عین حال به نظر می‌رسد که سلطنت سنتی، امپراتوری‌ها و دیکتاتورهای فردی آسیب‌پذیرند.

نظریه‌های توده و نظریه‌های طبقه برای توصیف این تنوع و پیچیدگی بسیار ساده هستند. الگوی فرایندی که به تغییر در ساختارها و روابط بین دولت‌ها، نخبگان و گروه‌های مردمی توجه می‌کند و نقش ائتلاف‌های انقلابی، فشارهای بین‌المللی و ایدئولوژی‌ها را در الگو منظور می‌کند مفیدتر خواهد بود.

انقلاب‌ها در کشورهایی رخ می‌دهد که در معرض فشار تعارضات بین‌المللی هستند، یا با رشد جمعیت در دولت‌هایی ضعیف مواجه‌اند، یا نخبگان در تضاد و تعارض باهم هستند یا مردمانی دارند که قابلیت اعتراض و بسیج در آن‌ها زیاد است. تا زمانی که چنین شرایطی رخ می‌دهد، و البته هنوز چشم‌انداز چنین شرایطی در بسیاری از نقاط آفریقا، خاورمیانه، آمریکای لاتین، آسیا و حتی چین وجود دارد، تاریخ انقلاب‌ها پایان نخواهد یافت.

کتاب‌شناسی

- Brinton, C., *The Anatomy of Revolution*, New York 1938.
Dunn, J., *Modern Revolutions*, 2nd ed., Cambridge 1989.
Eisenstadt, S.N., *Revolutions and the Transformation of Societies*, New York

- 1978.
- Foran, J., ed., *Theorizing Revolutions*, London 1996.
- Goldstone, J. A., *Revolution and Rebellion in the Early Modern World*, Berkeley 1991.
- Goldstone, J. A., Gurr, T. R., and Moshiri, F. eds., *Revolutions of the Late Twentieth Century*, Boulder, Colorado 1991.
- Gould, R. V., *Insurgent Identities*, Chicago 1995.
- Gurr, T. R., *Why Men Rebel*, Princeton 1970.
- Johnson, C., *Revolutionary Change*, Stanford 1982.
- Lichbach, Mark. *The Rebel's Dilemma*, Ann Arbor 1995.
- Marx, K., and Engels, F. "Manifesto of the Communist Party," in *The Marx-Engels Reader*, ed. R. Tucker, New York [1848] 1971.
- Rule, J. B., *Theories of Civil Violence*, Berkeley 1988.
- Sederberg, P. C., *Fires Within: Political Violence and Revolutionary Change*, New York 1994.
- Skocpol, T., *States and Social Revolutions*, Cambridge 1979.
- Skocpol, T., *Social Revolutions in the Modern World*, Cambridge, 1994.
- Tilly, C., *From Mobilization to Revolution*, Reading, Mass., 1978.
- Tilly, C., *European Revolutions. 1492-1992*, Oxford 1993.
- Wickham-Crowley, T., *Guerrillas & Revolution in Latin America*, Princeton 1992.

